

تیزهوشی و نبوغ کودکان



۳

اکتشافی وادارد و در اجرا هم صورت انفرادی داشته باشد و حتی در تنهایی نیز قابل ادامه و عمل باشد .

برای آنها دو گونه برنامه ریزی می توان داشت : افقی ، موازی .

در برنامه افقی سعی بر این است محتوای بیشتری را تهیه کنند و آنها را یکی پس از دیگری و به دنبال هم قرار دهند . برای کودک

برنامه ریزی برای کودکان تیزهوش

آنها نیاز به برنامه‌هایی ویژه دارند که در مدارس عادی وجود ندارد و یا امکان طرح و اجرای آن نیست . نیاز به برنامه‌ای دارند که متناسب با ذوق و استعداد شان باشد و عقیده تورنس درجهتی باشد که آنها را به یادگیری

برای تسریع در رشد بشرط امکان و تمایس می توان از برنامه های تابستانی هم استفاده کرد، گاهی می توان از دروس فوق برنامه سود جست، زمانی از روش تدریس برنامه های یا



مکانتهای، گاهی از فیلم، اسلاید، و بالاخره در مواردی از طریق کار عملی در کارخانه ها و صنایع.

برنامه آنها بگونه ای باید تنظیم گردد که پیش از آنکه جنبه جمعی داشته باشد دارای صورت انفرادی باشد، طوری که او در تنهایی هم بتواند کار و تلاش نماید. میل به تفکر و استقلال طلبی را در او ارضا نماید و او را به خلاقیت و ابداع وادارد. اینان نیاز به تمرین زیاد ندارند، اگر چه تمرین زیاد باعث گسترش فکر و معلومات خواهد شد.

معلمان و مربیان آنها

در رشد و پرورش آنها معلمان و مربیان نقش اساسی دارند. هرکسی را نمی توان برای معلمی آنها برگزید. همانگونه که خود آنها از بیسن

مثلاً " درس ریست شناسی یا ریاضی معین کنند و مطالب این درس بگونه ای باشد که طفل به تناسب هوش بتواند در یک سال کتابهای ریاضی چند سال را بخواند. کتابی را که تمام کرد کتاب بعدی را آغاز کند.

دربزنامه موازی اصل براین است که دانش آموز درسیست شناسی یا ریاضی یک سال تحصیلی را بخواند ولی درکنار آن کتابهای دیگر ریاضی و ریست شناسی و آنهایی که معلومات او را عمیق تر و وسیعتر می کنند را یاد بگیرد. و به اصطلاح برشاخ و بال آن دروس اضافه کنیم.

هرکدام از این دوروش مزایا و معایبی دارند ولی تکیه اغلب آنهائی که خواستار تخصص پروری هستند بر مورد اول است و در مورد دروس دوم قائلند که آن برای کودک جنبه تنبیهی دارد و ممکن است نوعی بی اعتنائی برای او پدید آورد و بی مقاومت او را برانگیزاند.

ویژگی برنامه آنها

تنها جمع کردن اینان در یک کلاس با اسم کودکان تیز هوش چاره کار نیست، باید برای آنها درس و بحثی حساب شده معین کرد: این برنامه می تواند در زمینه شناخت فرهنگها و تحولات فرهنگی، شناخت علوم بویژه علوم طبیعی و ریاضی، مسائل اجتماعی و تدریس هنر باشد.

برنامه های درسی شان باید انعطاف پذیر و انعکاسی از وضع و شرایط جامعه باشد و تنهابه کتب رسمی قناعت نشود. برنامه ثابت امتحانی و ترمی برای آنها به مصلحت نیست، هر وقت که درسی و برنامه ای تمام شد همان وقت زمستان امتحان است.

کاروفعالیت آنها

معلم و مربی باید برای آنها برنامه‌های تهیه کند که آنها را در خانه و بیرون نیز سرگرم کند. پدران و مادران نیز در این رابطه باید نیکو برنامه‌ریزی کنند و در خانه برای آنها بازی‌ها و مشغولیات سازنده‌ای فراهم نمایند، البته از آن نوع بازی و اسباب بازی که موجبات تفکرو اندیشه‌شان را فراهم سازد.

گاهی می‌توان برای آنها برنامه بحث و بررسی داشت تا قدرت استدلال‌شان پرورده شود. زمانی برای تلطیف ذوق‌شان می‌تسوان برنامه نقاشی گذاشت و یا کارهایی هنری برای آنها معین کرد. اینان استعداد فوق‌العاده‌ای در تصویر و تجسم دارند، ولع بسیاری به مطالعه کتاب دارند، علاقه بسیاری به جمع‌آوری اشیاء دارند و خواهان کارهای فکری هستند...
از این شرایط و امکانات باید استفاده کرد و مشوق کارهای‌شان بسود. اسباب بازی‌های

مردم جامعه‌گزینش می‌شوند و در مدرسه‌ویژه‌های درس می‌خوانند معلم و مربی آنها هم باید گزینش شود و حتی بهتر است آنها هم از گروه تیزهوشان و نوابغ باشند.

اینان به معلمانی نیاز دارند که پختگی بسیاری داشته باشند، در درس و کار خود صاحب نظر باشند، در مسائل علمی یا هنری خود ورزیده باشند، مسامحه در این امر خود موجد مشکلات تربیتی متعددی است. آنها را شرایط و امکاناتی قرار دارند که معلمان عادی را متحیر می‌کنند و حتی موجبات خشم او را فراهم می‌آورند. این امر بدان خاطر است که کنج‌گاو آنان تمام نشدنی است و نیروی تخیل‌شان لجام‌گسیخته است.

نگهداری آنان در شرایط عادی سخت است معلم باهوش و با استعدادی لازم است که بتواند او را درست تغذیه کند، خوب آنان را جهت دهد و از امکانات رشد آنها بنحوی مطلوب استفاده کند. بدین سان حتی ضروری است که معلم آنها دوره‌های خاصی را گذرانده باشد.



درموردی از دلقک بازی سردمی آورند و اقداماتی می کنند که دیگران تن به چنین وضع و حالی نمی دهند .

خطرات برای آنها

هوش سرشار باهمه مزایایی که دارد در مواردی ممکن است خطر آفرین باشد . در این جنبه مسائلی رامی توان یافت که گاهی تاءسف و ناثر آدمی را برمی انگیزاند :

— گاهی هوش بسیار سبب غرور است و این غرور موجب صدمه‌ای برای اوست .

— زمانی این امر موجبات سقوط اخلاقی آنان را فراهم می سازد و ممکن است به دره‌های خطرناکی بپفتند و حتی از جرم و جنایت سر درآورند .

— زمانی اینان دچار اشکالاتی از نظر تطابق با جامعه می شوند و در زمینه دید سیاسی مسائلی را ایجاد می کنند .

— برخی از اینان در اثر سرخوردگی‌های شدید ممکن است روحیه خود را ببازند و دچار نوعی بدبینی نسبت به جامعه و جریسانات آن شوند .

— درموردی ممکن است مورد حسادت قرار گیرند و معاشران شان بر سر آنها بلائی آورند و حتی موجبات نابودی و فنی‌شان را فراهم سازند .

— افراد حسود اینان را سرزنش و تحقیق می کنند و می خواهند بنحوی آنها را کوچک کنند و به اصطلاح شاخ شان را بشکنند و سقوط شان دهند و یا آنها را مثل خود کنند .

— درکل اگر محیط شان مناسب رشدشان

● ● ● ● ● ● بقیه در صفحه ۶۴

فکری باید در اختیارشان گذاشت نه کوکی ، تا بتوانند بسازند ، ایجاد کنند ، خلق و ابداع داشته باشند ، به تناسب درک شار به پیش روند ، حتی ضروری است به تناسب عقل و درک شان با آنان سخن گوئیم و مواضع و برخورد مان با آنان متفاوت با دیگر کودکان باشیم .

عملکرد بچگانه آنها

تحقیقات دانشگاه هاروارد در باره محققان نشان داده است که اگر کارهای نبوغی آنها را کنار بگذاریم دیوانه‌ای بنظر میرسند ، حتی دیوانه‌ای زنجیری ، کارهای بچگانه‌ای را به آنها نسبت می دهند که حتی درموردی آن کارها از بچه‌های عادی هم سر نمی زند . کارهای شان عجیب است مثلا " نوشته‌اند :

— ژان ژاک روسو از آزار دادن و آزار کشیدن لذت می برد .

— شکسپیر از کلاهبرداری خوشش می آمد و گاوکوسفند همسایه ها را می برد و می فروخت .

— نیوتن روزی یک ربع ساعت با عنکبوتسی بازی می کرد و بالاخره دست و پای آنها را

می کند و آن را می خورد و گمانش این بود که این کار خیر باعث افزایش نیروی مغز می شود !!

— اشتن زود یک خود وزنش را کشت و روی کاغذی نوشت : رفقا ، خدا حافظ ، ما راه را

میان برزدیم ، راهی است که همه باید برویم !!

—

و درکل افرادی چون لومبروزو نبوغ و جنون را معادل هم می دانستند و می گفتند کارهای شان بنظر افراد عادی غیر طبیعی است حتی اینان



آموزش اعتقادی دینی اخلاقی کودکان زیرشش سال



موضوع سخنرانی سیدضیاءالدین - صدری
درسازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

قوای ذهنی کودک به سرعت رشد پیدا می کند چون برخوردهای بیشتری با اطرافیان دارد و این پیشرفت ذهنی، از حرف زدن بچه ها کاملاً "مشهود است و نشان می دهد که چگونه می - اندیشند. در این دوره کودکان از خدا و دین و نماز و این جور چیزها سؤال می کنند و شکل می - گیرند. در این دوران سنی - بهتر است بدانیم - رشد ذهنی یا تربیت ذهنی یا به اصطلاح وسعت ذهنی کودکان از نظر دختر و پسر زیاد با هم فرقی ندارد. بنابراین می توانیم تا حدی یکنواخت با آنها برخورد کنیم. ما به عنوان یک پدر، یک مادر و یا معلم و مربی باید الگویی باشیم متناسب با آنچه که از بچه ها می خواهیم باشند والا شما می دانید کودک تا شش سالگی شدیداً "تقلید می کند، مخصوصاً" کودکان سنین ۲، ۳، ۴ ساله آنها عکسبرداری دقیق از رفتار پدر و مادر می کنند. بخاطر دارم که کودکی ۱/۵ ساله در خانه داشتیم این بچه شروع کرده بود به حرف زدن و تا حدی خوب حرف می زد، با مسائلی آشنایی داشت، دقت بفرمائید یک چیز پیش پا افتاده اتفاق افتاد و این نشان دهنده دقیق تقلید رفتار بزرگتران از سوی کودک بود. وقتی من چای شیرین می خوردم گاهی که مقداری آب ته نعلبکی وجود داشت هر وقت استکان را می خواستم توی نعلبکی بگذارم آنرا کج می گذاشتم برای اینکه وقتی استکان را راست قرار میدهم موقعی که مجدداً "برمی داریم آب داخل نعلبکی از زیر استکان چکه می کند اما اگر

آن را کج قرار بدهیم آب را به خود نمی گیرد و بعد وقتی آن را برمی داریم روی مثلا "لباسمان چکه نمی کند. این یک کار خیلی ساده‌ای بود و شاید خیلی ها هم اینکار را می کنند. یک روز دیدم پسر ۱/۵ ساله‌ام موقع صبحانه خوردن مرا صدا زد گفت بابا ، بابا ، نگاه کنید ، نگاه کردم دیدم به من نشان می دهد که من هم استکان را کج گذاشتم . بدون اینکه بداند حکمت این کار چیست ، من برای چه این کار را می کنم . اما می خواهم بگویم بچه‌ها از کوچکترین رفتار پدر و مادر و مربی تقلید می کنند . و بهترین راه تربیت الگو بودن است. پس مربی باید الگو باشد والا پند و اندرز اگر هم چیزی یاد بدهد ، درسین بالاست ، ویا اینکه درجوار این تقلید است که می شود گاهی وقتها سخنانی پند آمیز و بازبان درخور فهم بچه‌ها بصورت محبت آمیز به آنها عرضه کرد، ولی عمده همین الگو بودن است که ما نباید این مطلب را فراموش کنیم لذا من می گویم بروالدینی که واقعا " خدا شناسند ، خودشان خوش اخلاقند و خدا و اخلاق را یک امر خیالی نمی دانند ، باید به آنها تریک گفت و به حالشان غبطه خورد برای اینکه بهترین انسان ها را اینها پرورش می دهند .

درخانه ، پدر و مادر باهم با محبت حرف می زنند، باصمیمیت برخورد می کنند، اگر ایراد و اشکالی به همدیگر دارند باهم دعوا نمی کنند با زبان محبت و نه درحضور کودکان ، به همدیگر تذکر می دهند ، عصبی نمی شوند، حالت‌های خشونت به خودشان نمی گیرند . حال باید دید این افراد در مورد مسائل دینی چه کار می کنند؟ مثلا " در کارهای خیلی ساده ، غذا می خورند با یک اخلاصی بسم الله الرحمن الرحیم می گویند . حتی در کارهای ساده کلمات لازم را از ته دل بیان می کنند : " خدایا امیدم به توست " و اینها طوری ادا می شود که خود بخودی و اتوماتیک است . کودک در کنار چنین والدینی در معرض چنین تربیتی قرار دارد. یا وقتی فرزند دیگری را می بیند از خانه می شود به او می گویند شما را به خدای مهربان سپردم ، دقت بفرمائید ، نمی گوید به خدا سپردم بلکه به " خدای مهربان " سپردم، انشالله که خدای مهربان شما را حفظ بکند. اینها همان تلقینات و تربیت های دینی غیر مستقیم است و به صورت الگو و نمونه بودن پدر و مادر است که بچه‌ها از اینها برداشت می کنند. یک مادری احساس ناراحتی می کند یک وقت سربلند می کند و خطاب به خدا می گوید : خدایا این چه زندگی بود به من دادی ؟ همین یک جمله مادر یا پدر که " خدایا چه زندگی بود به من دادی " دقیقا " بچه را نسبت به خدا بدبین می کند ، این چه خدائست که مرض می دهد ، نداری می دهد اوقات تلخی می دهد و گاهی وقتها دعوا می دهد . بهترین راه تربیت اعتقادی و اخلاقی کودک همین است که خودمان با محبت و با اخلاص بنده خدا باشیم .

در مورد نماز خواندن مثلا " ما خیلی دلمان می خواهد بچه‌های ما مخصوصا " دختران درسش سالگی یواش یواش شروع کنند به نماز خواندن . ما با گفتن این جمله که " دختر تو بزرگ شدی باید نماز بخوانی " به آرزویمان نمی رسیم بلکه به عنوان والدین باید نمازمان را با اخلاص بخوانیم ، به خدایمان دعا کنیم ، با قلبی پر محبت خدا را بخوانیم، آن وقت است که ، این بچه لذت می برد و تشویق می شود . گاهی از اوقات دیده‌اید بچه‌ها با نماز گزار بازی

می کنند. یکی از نکته های مهم تربیت دینی همین جاست، با نماز گزار بازی می کند ، می آید به پروپايش می پیچد، به کولش می پرد ، مهر و جانمازش را بر می دارد. حالا بیایم ببینیم رفتار یک پدر اینچا چگونه است که بچمرا از نماز و خدا فراری می دهد یا بچه را به سوی خدا و نماز جلب می کند . پدر مشغول است و نماز می خواند پسر ۳ ساله اش می آید مَهر را برمی دارد و خندان به راه می افتد، پدر هم سرنماز است شروع می کند با عصبانیت الله اکبر ، الله اکبر می گوید یواش یواش باخشونت و عصبیت به او نگاه می کند ، چشم غره می رود، وقتی هم نمازش تمام شد شروع به دعوا یا بچه می کند . اولاً " باید به این پدر گفت آیا حتماً " شما باید به مهر سجده کنید؟ آخر چرا ما اینقدر مسلمان ناآگاه باشیم ، نماز ترا با خوشرویی تمام کن ، وقتی هم نمازت تمام شد درحالی که آن بچه ناظر حرف زدن تو است خطاب به مادر یا برادرنگو مگر شما کور بودید که نگذارید این مهر را بردارد . دقت کنید خشونت ، عصبیت ، لفظ بد ، کور بودن دعوا کردن ، همه این رفتارها با توجه به اصل مجاورت درتداعی معانی (روانشناسی) با نماز همراه می شود . پیغمبر ما به ما درس می دهد، ما متوجه نمی شویم یا مطلب را نمی گیریم ، حضرتش به سجده رفته ، حسنین (امام حسن و امام حسین) آن موقع البته امام نبودند سه چهار ساله بودند به پشت حضرت می پرند ، حضرت آنقدر سجده را طول می دهند که بچه غذای بازی اش را بخورد ، آخر احتیاج به بازی دارد ، نیاز سنش است، او نمی داند عبادت چیست ، اطاعت چیست خدا کیست، بنده کیست . بچه سه چهار ساله بازی می خواهد و در حال سجده بهترین موقعیت را پیدا کرده می پرد روی شانه و پشت جدش رسول خدا آنقدر آنحضرت معطل می شوند تا اینها بازیشان تمام می شود و پایین می آیند و وقتی ، نمازشان تمام می شود باقیافه خندان و چهره زیبای متبسم ، رو به دو نوه اش می کنند و می گویند : " به خدا قسم شما بهترین شترها را



داشتید". چرا یاد نمی گیریم؟ این است اخلاق رسول خدا که قرآن به او می فرماید "ای رسول اگر این اخلاق حسنه رانداشتی مردم از اطراف تو پراکنده می شدند." بلی بچه‌های ما را اخلاق ما از اطرافمان پراکنده می کند، دوستان ما را، افراد خانواده ما را خلق بد ما پراکنده می کند و خدای ناکرده ما احساس تنهایی می کنیم بعد می نالیم که چرا کسی ما را نمی فهمد، من چه کسی را می فهمم تا دیگران مرا بفهمند. همین تربیت دینی رسول خدا باعث می شود که امام حسین ۶۵ ساله - مئذ سقانه ما از عمر شریف ۵۶ ساله اش فقط ۶ ساعت را می شناسیم آن هم درحالی که درجنگ است، در صحرای کربلاست - در آن بحران دعوا امام می فرماید وقت ظهر است نماز را بخوانیم. بلی درحالی که باران تیر از طرف دشمن می بارد امام می فرماید نماز را بخوانیم چرا؟ برای اینکه از نماز خاطره خوش دارد. ولی بچه سه ساله ما ناظر رفتار آنچنانی ما است. دختر چهارده ساله یا پسر شانزده ساله را خدای ناکرده با لحن خشن یا با لگد بیدارش می کنیم یا شو وقت نماز گذشت یا ... ببینید تربیت دینی فرزند ما تواءم با خشونت، کتک، قهر، قیافه اخمو و حرفهای زشت با دیگران زدن است، اونمی تواند بعدها از دین خاطره خوش داشته باشد و غیر ممکن است رشد دینی مطلوب بکند. عرض کردم با نصیحت گفتن هم مانند این که: "باید نماز بخوانی"، "باید روزه بگیری"، "آدم بایسد خوش اخلاق باشد" و... اینها درصد ضعیفی در کودک و نوجوان اثر دارد. یک مثالی خدمتتان بگویم: یک پدری فرزندش را نصیحت می کند، پسر اینقدر شیطنت نکن، اینقدر با بچه‌های مردم دعوا نکن، چرا پسر همسایه را کتک زدی؟ چرا شیشه همسایه را شکستی؟ آخر من شرم می کنم، خجالت می کشم، واز این قبیل حرفها. بعد بر می گردد با پسرش آرام و محبت آمیز حرف می زند وچنین ادامه می دهد: پسر جان تو نمی دانی وقتی پسر یک کار زشت می کند پدراز غصه یک تار مویش سفید می شود، فهمیدی پسرم یا نه؟ می گوید بله بابا فهمیدم ولی لحظه‌ای بعد ترسان و لرزان می گوید بابا یک چیز دیگر هم فهمیدم. پدر خیال می کند آنقدر خوب حرف زده که او یکی را گفته پسرش دو مطلب گرفته. هان، بارک‌الله آفرین پسر بگو ببینم دیگر چه فهمیدی.

می دانید چی جواب داد؟ سرش را پائین انداخت وگفت: بابا حالا فهمیدم چرا بابا بزرگ همه موهایش سفید شده. دقت فرمودید؟ فرزندان ما دردها دارند، حرفها دارند، با پند و نصیحت گویی نمی شود واقعا" کاری کرد. خوب حالا شما به این پسر بفهمانید که بابا بزرگ هشتاد سالش است، او پیر شده، پیرها موهایشان سفید می شود. می گوید بابا بزرگ همه موهایش سفید شده، یعنی ببین توجه بلایی سرش آورده‌ای. گاهی وقتها بچه‌های ما، دانش آموزان ما، این بچه‌های مهد کودک، آدھایی که چهار پنج سالشان است چیزها می فهمند. به ما بله بله می گویند لکن نباید اشتباه کنیم و مغرور شویم و با خود بگوییم به به حرفهای مرا تحویل گرفت چه زیبا و موثر حرف زدم. این طور نیست او مثل عروسک خودکار همینطور سرش را بالا پایین می برد وبله بله می گوید، من هم باد در غنغب می اندازم که چه نطق غرابی کردم پسرم

◀ لطفا" ورق بزنید

دخترم حرفهای مرا تحویل گرفت ، نه ، حرفهای شما را تحویل نگرفته ، اگر هم حرف را بفهمد چون در شما عمل نمی بیند خلافتش را عمل خواهد کرد، او فعلا قدرت استدلال ندارد . به هر حال منظور این است که رفتار پدر و مادر در مورد مسائل دینی الگوست ، سرمشق است . "فروید" یک حرف خیلی خوبی دارد او می گوید برای نوجوان ها درسین پایین و کودکان در سنین بالاتر پدر نمونه خداست ، نکته جالبی است یعنی اگر پدر در مقابل فرزندش یک پدر عبوس اخمو ، بد دهن و بداخلاق باشد در حقیقت چقدر گناه می کند ، زیرا فرزند ، خدا را در قالب وجهه و رفتار پدر ، یعنی چنین چیزی تصور می کند .

اما در مورد سئوالات کودکان راجع به خدا ، کودکان باید تصور زیبایی از خالق مهربان و از خدای یکتای خود داشته باشند و ترس و لرز به وجودشان راه پیدا نکند . راه ایجاد چنین احساسی این است که پدر ، مادر و مربی وقتی از خدا صحبت می کنند و کلمه خدا بر زبانشان جاری می شود با یک آرامش ، با یک لبخند ، با یک خیال راحت این جمله و کلمه را ادا بکنند که



در ذهن بچه های عزیز ما اثر نیکویی داشته باشد . می دانید کودکان در سنین تا شش هفت سالگی قصه و افسانه را خیلی دوست می دارند و غالبا " با قصه و افسانه هم خواب می روند و لذا قصه های زیبا و لطیف دینی که برای اینها انگیزه داشته باشد ، به اینها شهامت دینی ببخشد ، برای اینها لطافت دینی داشته باشد خیلی جالب خواهد بود . مثلا " آرزندگی حضرت فاطمه برای دخترها مان بگوییم ، از زندگی امام حسین از زندگی معمولیش نه تنها جنگ وجدال صحرای کربلا ، از محبت هایش ، با خدمتگارش چقدر مهربان بود ، با فرزندانش ، با همسرش و از دوران کودکی شان و همینطور از خاطرات کودکی علمای ارجمند دین ، از این قصه ها

برای اینها بگوییم. بچه قصه را خیلی راحت تر می پذیرد. گفتن چنین داستانهای سی برای بچه‌ها، زیبایی دین را جلوه می دهد و روحانی را برای خود یک دوست تلقی می کند، یک همراه تلقی می کند یعنی می خندد خوش می آید از مسئله و می بیند برای این بزرگان هم دوران کودکی بوده و نوجوانی بوده و لذا با این گرایشها پرورش می یابند.

مربیان گرامی توجه داشته باشید: از اینک— وحشت، خشونت و ترس در رابطه با دین و در رابطه با خدا در بچه ایجاد نکنید شدیداً " پرهیز شود، با بچه‌های زیرشش سال هرگز از آتش جهنم حرف نزنید، مگر بهشت چی شده. می دانید آخر مسئله این است که بچه شش ساله برداشت دقیق و درستی از گناه و صواب، از رحمت و بخشش خدا ندارد و وقتی ما از جهنم سوزان صحبت می کنیم فلسفه وجودش چیست. یا امکان مورد بخشش قرار گرفتن هم هست، ایسمن برداشت‌ها را به صورت قوی ندارد. نباید از خدا چیز وحشتناک بسازیم، از جهنم، از آتش جهنم، از مجازاتهای شدید و آنچنانی برای بچه صحبت نکنیم و دقیقاً " او را به یک راه سالم خداشناسی و دین، انشالله رهبری کنیم. در پایان بحث یاد آوری می کنم یکی از مؤثرترین راههای پرورش خوب و والای یک انسان توجه به آزادی اوست، ما صحبت در سنین بزرگی از این لحاظ فعلاً " نمی کنیم اما همین مسئله را در مورد بچه‌ها حتماً " ما باید اعمال کنیم یعنی چه؟ یعنی انسان آزاد آفریده شده، خدا رحمت کند جان دیوئی را، او یک فیلسوف و یک روانشناس آمریکایی است مکتبی آورد در مورد تعلیم و تربیت و گفت باید کودکان را آزاد گذاشت تا شخصیتشان شکل بگیرد و مسیر صحیح زندگیشان را پیدا کنند، تنها باید آنها را هدایت کنیم، البته این با توجه به محدودیت‌های گذشته و امر و نهی‌هایی که قبلاً " پدر و مادرها به فرزندان‌شان می کردند اندکی اخلال در خانواده‌ها ایجاد کرد، معذراً جان دیوئی حتی در اواخر عمرش برای مکتب تاءکید کرک و اصل هم بر این است. یعنی اگر می خواهیم کودک را نماز خوان بار بیاوریم مخصوصاً " در سنین پایین تر و دوران کودکی اول، دوم، سوم، اجباری نداشته باشیم والا وقتی بزرگ شد، از زیر بار آن به اصطلاح فرار می کند. اما اگر این رفتار معقول را خودش آزادانه بپذیرد همیشه آن را با خودش خواهد داشت و آنهم بصورت صادقانه و صمیمانه.

در این مورد خاطره‌ای دارم: چندی پیش سفری رفته بودم، در منزل یکی از دوستان بودیم اول شب بود و قرار شد نمازمان را بخوانیم. گفتند جا نماز بیاورند، از اطاق دیگر سه چهار تاجله نماز را داده بودند دست پسر بچه چهار ساله‌ای که به اطاق ما بیاورد. پدر هم حضور داشت این کودک وقتی وارد اطاق شد سه تا جانماز را زده بود زیر بغلش، یک راست رفت طرف گوشه اطاق مثل یک پناهگاه و گفت به هیچکس نمی دهم. من دیدم پدرش با یک حالت تقریباً " حرص و خشونت به طرف او می رود تا جا نمازها را بگیرد با یک اشاره مانع شدم، گفتم نه، این جور نکنید، سپس یک جمله به او گفتم و آن جمله این بود: " هر سه جانماز را خودتان می خواهید باز کنید؟ " یک دفعه با همه وجودش برگشت به طرف ما و گفت: " بله، می خواهم خودم باز

بقیه در صفحه ۲۷ ◀

عیدی بچه‌ها

عیدی کودکان باید با توجه به روحیه، ذوق و سلیقه آنان و اثراتی که در رشد و تکامل فردی و اجتماعی آنها خواهد داشت انتخاب گردد.



کودکان را باید متوجه نمود که پرازش‌ترین هدیه چیزی است که برای تهیه آن، هدیه‌دهنده زحمت کشیده و روی آن کار کرده باشد.

دادن هدایای گرانقیمت و پول زیاد به کودکان باعث می‌شود که آنان بتدریج محبت اطرافیان را به میزان ارزش مادی هدایا بسنجند.

خواهیم بخریم."

بدون شک علاقه و اشتیاق دوستم برای خرید طلا تا حدود زیادی از احساس ناامنی و نگرانی او نسبت به آینده سرچشمه می گیرد و گرنه هدایای فراوان دیگری را می توان برای یکدختر دهساله در نظر گرفت که باعث سرور و خوشحالی و ضمناً "سرگرمی او شود .

اگر ما بهنگام خرید هدیه برای فرزندانمان نگرانیهای همیشگی خود را تا حدی فراموش کرده و بجای آن به ذوق و سلیقه و روحیه آنان فکر کنیم قطعا "هدایای مناسبی می توانیم برایشان تهیه نمائیم .

عیدی ، وسیله‌ای برای ابراز محبت

بسیاری از افراد با نزدیک شدن اعیاد رسمی و موسم هدیه دادن و هدیه گرفتن بجای استقبال از چنین رسم فرخنده با بیاد آوردن محدودیتهای مالی خود غمگین و افسرده می - شوند. درحالیکه هیچ لذتی بالاتر از هدیه دادن و خوشحال کردن دیگران نیست و این مراسم نیکو نباید بهانه ای برای ناراحتی خیال و یا احوانا " از دست دادن بودجهای بشود که می تواند راهگشای بسیاری از مسائل اساسی زندگی باشد .

انتخاب هدیه ای مناسب برای عیدکه متناسب با ذوق و سلیقه کودکان بوده آنها را خوشحال و سرگرم کند و ضمناً "گران ، خطرناک و پیچیده نباشد به مقدار زیادی بستگی به شناخت ما از روحیه کودک و توجه به اثراتسی دارد که آن هدیه در رشد و تکامل فردی و اجتماعی او خسوا هدگذارد .

در یکی از آخرین غروبهای اسفندماه در پیاده رو خیابانی درست جلوی مغازه جواهر فروشی همکار قدیمی ام رامشاهده کردم . او چنان غرق تماشای ویتترین مغازه بود که متوجه حضور من نشد . باخنده پرسیدم :

— مثل اینکه داری برای دوستان عیدی انتخاب می کنی ؟

سرش را برگرداند . لبخندی زد و مطابق معمول همراه با آه سردی گفت :

— ای بابا کارمند دولت راجه به این حرفها ! مافقط تماشا می کنیم .

سپس داخل ویتترین رانشانم داد و گفت :

— این زنجیر ظریف با آن مرغابی کوچک طلائی رامی بینی ؟ چقدر برای عیدی شهلا مناسب است .

از آنجا که شهلا دختر همکارم فقط دهسال دارد . پرسیدم :

— فکر نمی کنی برای او صدها عیدی جالبتر و سرگرم کننده تری از یک زنجیر طلا وجود داشته باشد .

با تعجب پرسید :

— چه چیزی می تواند بهتر از طلا باشد ؟ طلا همیشه برای آدم می ماند . بعلاوه ارزشی هم روز بروز بالاتر می رود . به چهره خسته و رنگ پریده او که خستگی یک روز طولانی و پرکار را منعکس می کرد خیره شدم و بیاد گلهها و شکایات همیشگی او از بالا رفتن قیمتها - نارسائیها و کمبودهای زندگی افتادم و ملامتهائی که دائما " نثار خود یا شوهرش می - کرد که : اگر وارد بخش خصوصی شده بودیم حالا بجای تماشای ویتترین هامی توانستیم با سرافرازی داخل مغازه ها بشویم و هرچه می -

برای هر هدیه زمان خاصی وجود دارد

در حالیکه کودک هنوز قادر به کنترل خود نیست و پاهایش برحمت به رکاب دوچرخه می رسد. تلاشهای ناموفق چنین کسودکی و زمین خوردن های مکرر و چه بسا اعتماد بنفس اورانیز از وی بگیرد و علاقه به دوچرخه سواری را برای همیشه در او از بین ببرد.

در همین زمینه باید از خرید هدایائی که بازی با آن باعث دردسر و درگیری با سایرین خواهد شد مانند شیبور، تفنگ، طبل و اسباب بازیهای پرسروصدا که آرامش افسراد خانواده را خواهد گرفت خودداری شود.

باید دانست که ارزش تجارتي یک هدیه غالباً ارتباطی با ظرفیت خوشحال کنندگی و ارزش تربیتی آن ندارد و در بسیاری از مواقع ساده ترین و ارزانتترین اسباب بازی بیش از اسباب بازیهای گرانقیمت برای کودکان ارزشمند است زیرا هدایای گرانقیمت را اولیاء از بیم شکستن و یا خراب شدن غالباً با آکراه در اختیار فرزندان خود می گذارند، بنابراین کودکان نخواهند توانست با آرامش و فراغ بال با آنها بازی کنند.

برای سنین مختلف چه نوع هدایائی مناسب است.

تنها خرید یک هدیه زیبا و جالب کافی نیست، مهم این است که کودکان بتوانند با آن سرگرم شوند و از آن به عنوان وسیله ای برای رشد همه جانبه خود استفاده کنند.

بهترین هدیه برای کودکان چیزی است که با آن بتوانند کاری انجام دهند، چیزی بسازند آنرا خراب کرده دوباره درست کنند و ضمن این فعالیتها تجربیاتی کسب کنند و چیزی

برخی از اولیاء با انتخاب هدایائی که هنوز برای سن و سطح ادراک و توانائی کودک زود است نشاط و سرور بازی را از او می گیرند. مثلاً "پدري برای فرزند دوسه ساله خود به عنوان عیدی یک ترون برقی می خرد و مدتها وقت صرف می کند تا قطعات کوچک ترون را بهم وصل کرده و آنرا راه بیندازد اما از اینکه می بیند فرزندش بجز چند لحظه اول اشتیاق چندانی به این دستگاه پیچیده نشان نمی دهد متعجب و ناراحت می شود. در حالیکه تعجبی ندارد و این پدر در حقیقت این اسباب بازی را در اثر اشتیاق درونی خود و بطور ناخودآگاه برای خودش خریده است.

و یا مادر جوانی که برای فرزند خردسال خود دوچرخه ای می خرد زیرا تصور دوچرخه سواری پسر کوچکش او را غرق در غرور و لذت می کند





بیاموزند .

می کند .

در این مورد خرید وسایل کوچک آشپزخانه مهمانخانه، حمام و غیره برای عروسک بازی و مهمان بازی باعث خواهد شد که کودکان نقشها و وظائف آینده خود را نیز تمرین کنند و تجربیات گرانبهائی در این زمینه کسب کنند . برای کودکان کنجکاو و علاقمند دوره دبستان علاوه بر اسباب بازیهایی که شرح داده شد خرید یک سری کتابهای کمک آموزشی در مورد گیاهان، جانوران، انسانهای اولیه، تاریخچه لباس، خانه، قصه‌های شیرین کشورهای مختلف و مطالب مشابه که بتواند به شناخت و آگاهی کودکان بیفزاید چنانچه با سن و سطح معلومات آنان مطابقت داشته باشد ساعتها آنان را سرگرم خواهد کرد .

در همین زمینه هدایایی که خلاقیت و سازندگی را در کودکان رشد دهد هدایای مناسبی برای آنان خواهد بود . یکدختر دهساله

لطفاً " ورق بزنید "

در عین حال که برای کودکان یک تا دوساله اسباب بازیهایی مانند عروسکهای نرم پارچه‌ای و حیوانات پشمالو و اسباب بازیهایی که بتوانند به آن نخ بسته دنبال خود بکشند و یا «کعبه‌های درشت چوبی یا پلاستیکی مناسب است ، برای کودکان دونا ۴ ساله علاوه بر اسبابهای فسوق چیزهایی مانند تاب ، کالسه عروسک ، یکسری ماشینهای کوچک ، توپ ، حیوانات اسباب بازی تلفن و اسبابهای مشابه می تواند بسیار سرگرم کننده باشد .

برای کودکان بزرگتر مثلا در سنین کودکی هدایایی که بتواند وسیله‌ای برای بازیهای گروهی باشد بسیار مناسب است زیرا در این سن کودک که تا کنون علاقمند به بازی با خود بوده و از بازیهای انفرادی لذت می برد ، به بازیهای دسته جمعی تمایل بیشتری پیدا می کند و صاحب با دوستان لذت بازی را در او افزایش داده به رشد اجتماعی او نیز کمک

نوجوانان خانواده و آگاهی بیشتر از علائق و آرزوهای این گروه سنی ، خواهند توانست هدایای مناسبی برای آنان تهیه کنند .

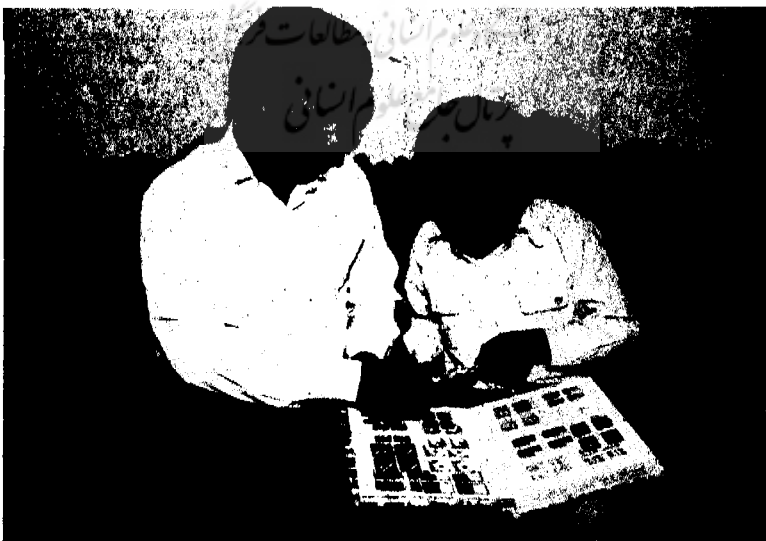
دوستی را می شناسم که قبض ثبت نسام یکدوره شش ماهه کلاس زبان را به دختر نوجوانش که علاقمند به یادگیری زبانهای خارجی بود هدیه کرد . همکار دیگری قبض آبنما یکساله یک مجله ورزشی را به فرزندش عیدی داد و فرد باذوق دیگری باخرید یک کتاب قطور و جالب آشپزی و یک پیش بند زیبا برای دختر سیزده ساله اش به او مژده داد که می تواند از این بهعد در هفته یکروز مسئولیت آشپزی خانواده را به عهده بگیرد . این هدیه که با تشویق و ابراز احساسات سایر افراد خانواده همراه گردید برای دخترک بسیار هیجان انگیز و غرور آفرین بود .

به فرزندان خود هنر هدیه گرفتن را نیز بیاموزیم
به همان اندازه که دریافت هدایا کودکان

مسلمان از دریافت یک مجموعه کاموهای رنگین و میل بافتنی و نیز کمک و راهنمایی مادرو اطرافیان خود برای بافتن مثلا " یک شال گردن یا دستکش بسیار استقبال خواهد کرد و با دریافت این قبیل هدایا هنر جدیدی را خواهد آموخت که در صورت موفقیت در آن و بر خورداری از حوصله و تشویق مادرو دیگران در راه تکمیل آن قدم خواهد برداشت . این هدایا برای آینده او سرمایه ای خواهند بود و ارزشی به مراتب بیش از یک زنجیر طلا برای او خواهند داشت .

خرید ابزار و وسایل نقاشی ، کاردستی نجاری و مکانیکی به همین ترتیب دختران و پسران دبستانی را خوشحال و سرگرم خواهد ساخت .

انتخاب هدیه برای نوجوانان ظاهرا " کار مشکلتری بنظر می رسد اما اگر اولیاء نسبت به روحیه و سلیقه فرزند نوجوان خود تاحدی شناخت داشته باشند و نیز با مشورت با سایر



برای چشم و هم چشمی و رقابت بین بچه ها گردد و در نتیجه بزرگ سالان را برای دادن عیدی بیشتر به زحمت و درد سر اندازد مبارزه کرد. دادن هدایای گرانقیمت و عیدیهای سنگین باعث می شود که کودکان بندریج محبت را به میزان قیمت هدیه بسنجند. اگر مایلید چیز گران قیمتی برای کودک بخريد بهتر است حساب آنرا از حساب عیدی جدا کنید. به کودکان بیاموزید که مهم نیت و عمل هدیه دهنده است و برای هر هدیه هر چقدر هم کوچک و جزئی، باید با نهایت محبت و صمیمیت تشکر کرد و حداکثر استفاده را از آن نمود. بنا بر این ارزش انسانی هدیه است که باید مورد تقدیر قرار گیرد نه ارزش مادی آن. به هر حال اعیاد رسمی، فرصتی مناسب برای تبادل و ابراز محبت بزرگسالان به کوچکترها بشمار می روند و هدایای ما چنانچه از روی تفکر و دقت انتخاب شده باشد به بارور شدن نهال محبت و حقیقت سنجی در دل خردسالان و رشد عاطفی و اجتماعی آنان کمک خواهد کرد*

زهره حجازی

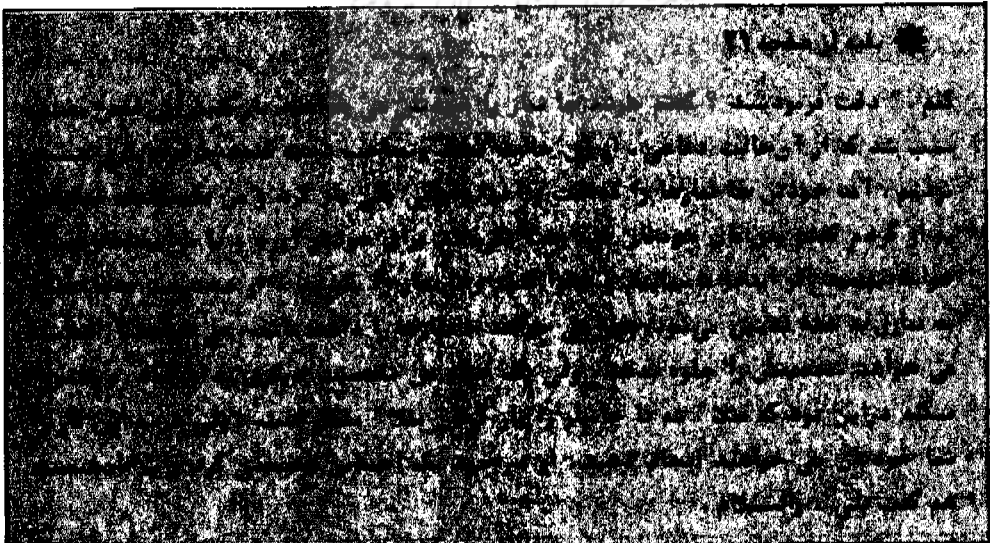
را خوشحال می کند لازم است آنان هنر قبول حقیقت سانه هدایا را نیز بیاموزند و بنحوی آگاه گردند که در دنیای مصرفی امروز که هر لحظه به تنوع اسباب بازیها و وسایل سرگرمی افزوده می شود پرارزش ترین هدیه چیزی است که برای تهیه آن، هدیه دهنده زحمت کشیده و روی آن کار کرده باشد. یک نقاشی کوچک چند سطر شعر، یک گاردستی، چند شاخه گل چند عدسیرینی خانگی می تواند بهترین هدیه برای دوستان و همکلاسیها باشد.

نکته دیگر اینکه باید مانع شویم از اینکه کودکان محبت را با پول و قیمت هدیه بسنجند. برخی از کودکان عیدی اطرافیان را سبک سنگین کرده و آنرا وسیله ای برای تفاخر به یکدیگر قرار می دهند. مثلا "دائم می پرسند:

— عمو چقدر بنو عیدی داد؟ تو چقدر جمع کرده ای؟
ویا

— خاله امسال چقدر کم داد!

باید باین طرز تفکر که عیدی وسیله ای



مقصرت کسیت؟

زندانی را به اتاق مصاحبه می‌آورند. او وقتی وارد اتاق می‌شود سرش پائین است، جثه‌ای کوچک و لاغر دارد. روبرویم روی یک صندلی می‌نشیند و منتظر می‌ماند. گویا می‌داند که من برای چه به آنجا رفته‌ام، از زندگیش می‌گوید. از روزهای درسی و اینطور آغاز می‌کند:

— اسم احمد — ح — بیجسه تهران هستم. ۲۳ سال دارم. تا کلاس نهم درس خوندم. بابام مکانیک ماشینه. خودش یه مغازه داره. مادرم خانه داره. ۳۰ خواهر و ۲ تا برادر هستیم. باعاش بدبختی من در درجه اول بابام بود. میدونی چرا؟ خودم جوابشو میدم: چون ماهمانطور که گفتم دوتا برادر بودیم که من برادر بزرگتر بودم. بابام توخونه میون من و اون خیلی فرق می‌گذاشت. اصلاً" بهم توجه نمی‌کرد. یادم میاد که

بچه بودم که با اون جروبخت حرفمون هم می‌شد بابام می‌گفت: — ازخونه من برو بیرون! و راستی راستی هم بیرونم می‌کرد اما من پروئی می‌کردم و شباً می‌رفتم تو ماشین خودش می‌خوابیدم. محیط زندگی (محلّه) ماهم یه محیط ناجور بود. یه مشت آدمای معتاد دزدواز هررقم آدم ناباب، در محلّه مازیاذ بود. منم دیدم تو خونه نمی‌تونن کمبود محبت منو جبران کنن از خونه زدم

بیرون. البته گاهی به خونه سر می زدم ولی همیشه تو خونه نبودم. رفتم بی رفیق بازی. اما همین رفیق بازی بود که عاقبت منو به اینجا کشوند. اون موقع من ۱۳ سال داشتم. ما چند تا دوست بودیم که شباً دور هم جمع می شدیم و بچه ها تریاک می کشیدن ولی من هنوز تریاکی نشده بودم. چون تشنه محبت بودم. پیش خودم فکر می کردم، کاش پدرم هیچوقت میون منو برادرم فرق نمی گذاشت، اون وقت چهنزدگی خوبی داشتیم. اما افسوس که زندگی من اینطوری شد، ولی خب آدما همیشه وهمه گسه خوشبخت نمیش. افرادی هم هستن مثل من که از کمبود محبت ودوری از خانواده به این صورت درمیان. البته باید اراده قوی داشت تا بسوی فساد کشیده نشد. خلاصه به شب اونا مجبورم کردن که تریاک بکشم ومنم اینکارو کردم فردای همون روز باز دلم خواست که تریاک بکشم. بالاخره دیگسه تریاک برام عادت شده بود. بقول معروف این رفقا دوستی دوستی از سرماکندن پوستنی. اوایل احساس می کردم تریاک منوسکین میده خب، فکر عاقبتشو نکرده بودم. بعد کم کم از تریاک بریدم-ورفتم به طرف هروئین وبعد قاچاق مواد مخدر. دیگه دست خودم نبود.

غرق در مواد مخدر ولجنزار بدبختی بودم. احساس می کردم نوی مرداب فساد دست وپازدن برام خیلی راحت تره تا به فکر به زندگی راحت و شیرین بودن ۸ بار به زندان افتادم. تعجب می کنی؟

اولین باری که به زندان افتادم بخاطر پدرم بود. با اینحال که به من خیلی بدی کرد، اما.....

باز که آزاد می شدم، پولی نبود که خرج خودم بکنم. یکی دوبار بدنبال کار رفتم. ولی هر بار که می فهمیدن مجرم با سابقه هستم بیرونم می کردن.

نمی دونستم پولو باید از چه راهی بدست بیارم. تو خونواده

ماهیچکس بدبخت نشد بجز من مادرم خوب بود. اما بخاطر بابام هیچی به من نمی گفت. همیشه از بچگی به دیواری میون منو اوان بود. بالاخره از بی پولی دست به سرقت زدم و به دزدی ادامه دادم. الانم که تو زندان هستم خیر آوردن که خواهرم عروسی کرده، برادر کوچکم زن گرفته وبا پدرم مغازه رو شریک شده، خب اینا تورو حیه من خیلی تاءثیر می گذاره. بخدا روزی هزار بار مرگ خودمو از خدا می خوام آخه این چه زندگیه که من دارم؟ همش بدبختی، همش غوطه ور شدن در منجلاب فساد. آخه مگر من چند سال دارم؟ یا مگر چقدر عمر می کنم؟

امام صادق علیه السلام :

إِنَّ رِضَا النَّاسِ لِأَيِّمَلِكٍ وَأَسْتِثْمَ لَا تَضْبُطُ

همانا خوشنودی همه مردم را نمیتوان بدست آورد چنانچه زبان مردم نمیتوان بست

احادیث و روایات

ندارد .

از این مقدمه بخوبی آشکار میگردد که هیچکس نمی تواند رضایت همه افراد را تحصیل کند لامحاله عده ای از او ناراضی خواهند بود . روی این اصل انسان هر طور که باشد عده ای موافق او بوده و عده ای هم مخالفش خواهند بود . در کتاب سفینة البحار در باب سن چنین آمده است که لقمان در وصیت خود به فرزندش چنین فرمود : لَا تُعَلِّقْ قَلْبَكَ بِرِضَى النَّاسِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَحْصُلُ فَأَسْتَعِزَّ بِرِضَا اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ . هرگز قلب خود را برای و امدا رکه خوشنودی مردم را بدست آوری زیرا هرگز باین خواسته نخواهی رسید . آنگاه لقمان به فرزندش چنین گفت : اگر ما هر دو بخواهیم بنقطه ای برسیم و همراه ماحیوانی هم باشد اگر در حیث حرکت کردن من که پدر تو هستم سوار آن حیوان شده باشم عده ای خواهند گفت این مرد چقدر خشن و سخت دل است خودش سوار شده فرزندش پیاده میرود . و اگر فرزندم تو بر آن حیوان سوار شوی مردم خواهند گفت هم پدر بد است و هم پسر . اما پدر بد است زیرا فرزندش را تربیت نموده است و فرزندش نیز بد است زیرا با سوار شدن بر حیوان نسبت به پدر خود بی احترامی روا داشته است . و اگر هر دو ی ما سوار آن حیوان شویم عده ای خواهند گفت در قلب هیچ یک از

پیش از آنکه در انگیزه رفتار بحث شود این موضوع را مطرح می کنیم که آیا کسی می تواند خوشنودی همه مردم را فراهم آورد و بطور خلاصه رفتاری را انتخاب کند که همه مردم از او راضی و خوشود باشند؟ در پاسخ بطور قاطع و روشن باید گفت هرگز نمیتوان رضایت همه مردم را جلب کرد زیرا مردم با یکدیگر متفاوت هستند و نظرات و افکار آنان با یکدیگر نجاس ندارد . بخوبی می دانیم که هر گروهی چیزی را می پسندند که گروه دیگر مخالف آن میانند . بعنوان مثال عده ای در اجتماع طرفدار آزادی عمل بوده میگویند در همه رفتارها آدمی باید آزاد باشد . عده دیگر برخلاف این عقیده میگویند انسانها نمی توانند بطور کلی آزاد باشند زیرا آزادی مطلق عده ای موجب سلب آزادی از دیگران خواهد بود . برای روشن شدن مطلب باید اقرار کرد که افراد یک خانواده نیز نمیتوانند رضایت همه افراد خانواده را فراهم آورند . بعنوان مثال اگر فردی از اعضاء خانواده کار خلافی انجام داده باشد دیگران نمی توانند بخاطر جلب رضایت او رضایت سایر افراد خانواده را بدست آورند زیرا خوشنودی شخص متخلف یا رضایت سایر افراد خانواده مطابقت

و هراس بخود راه نمیدهند .

امام صادق علیه السلام میفرماید : هرگز نمی توان رضایت همه مردم را جلب کرد و هرگز نمی توان زبان مردم را بست . مثل معروفی است می گویند می توان دربهای دروازه را بست ولی نمی توان مردم را از نقد و انتقادات باز داشت .

درباره علی علیه السلام این ویژگی نقل شده است که هرگز بخاطر ملامت دیگران از انجام کارهای الهی خود داری نمی کرد .

از رسول خدا این روایت نقل شده است که فرمودند : **مَنْ ظَلَبَ رِضًا مَخْلُوقٍ بِسَخَطِ الْخَالِقِ سَلَطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلُوقُ**

هرکه بخاطر رضایتمندی شخصی عمسلسل ناروائی را انجام داده تا فرمانی خدا نماید پروردگار آن شخص را بر او مسلط می سازد تا او را رنج و آزار دهد .

درخاتمه باید باین نکته توجه داشته باشیم که هیچ انگیزه‌ای بالاتر از رضایت پروردگار نمی باشد . شایسته ترین انسان کسی است که همه رفتارش را براساس انگیزه الهی انجام دهد . چنانچه ابراهیم پیامبر می گفت **إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** نماز و عبادت ، زندگی و مرگ من همه بخاطر پروردگار متعال است .

امام صادق علیه السلام میفرماید : **بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْلَمُ الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الرَّضَا فِيمَا وَرَكَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخَطٍ** سؤال شد که چگونه می توان شخص مومن را شناسائی کرد ، امام جعفر صادق فرمود مومن واقعی کسی است که خود را به پروردگار متعال تسلیم نموده در همه احوال راضی به رضای خدا باشد ●

این دو رحم وجود ندارد زیرا بر حیوان بیچاره ظلم و ستم رانده اند و اگر من و تو پیاده راه برویم و حیوان را بحال خود بگذاریم مردم خواهند گفت عجب آدمهای نفهمی هستید مرکب دارند و پیاده میروند .

پس از ذکر این مقدمات بخوبی آشکار میگردد که انسانها باید در انجام اعمال نیک ، نفس عمل را در نظر گرفته بخاطر خدا آن را انجام دهند تا آن کار توأم با برکت شده گسترده و شمول پیدا کند . ابراهیم پیامبر بخاطر خوشنودی خدا دست هاجر و کودک خردسالش را گرفته در زمینی لم یزرعی از مکه تنزا و یله رها ساخت . پرواضح است که چنین رفتاری برای هاجر که زن جوانی بود خوش آیند نبود ولی چون انگیزه ابراهیم پیامبر رضایت خدا بود بعد ها هم رفتار خدا پسندان گسترده پیدا کرده هرساله میلیونها انسان بخانه خدا روی آورده به عبادت و پرستش خدا پرداختند . و عبارت فشرده تر ابراهیم پیامبر با اینکار سنتی از سنن الهی را در مکه بنیان نهاد .

از ابودر صحابه بزرگوار رسول خدا چنین نقل شده است که رسول خدا (ص) به او فرمود که هرگز در انجام کارهای الهی از سرزنش و ملامت دیگران نهراس . **قَالَ أَوْصَانِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ لَا أَخَافَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لِأَتَمِّمْ** . یعنی رسول خدا بمن سفارش نمود که از شمانت و سرزنش دیگران در انجام امور الهی هراس و بیم نداشته باشم .

پروردگار متعال در سوره مائده آیه ۲۰۳ میفرماید : **يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ** .

انسانهای مؤمن و شایسته در راه خدا جهاد کرده از سرزنش و ملامت ، ملامت کنندگان بیم

تربیت انسانی

از آنچه گذشت چنین برمی آید که هدف تربیت منحصر به تاءمین موجبات شکوفائی کششهایی که قبلاً "در طبیعت آدمی تعبیه شده نیست طبیعت به منزله ماده است که باید بدان صورتی متناسب داده شود، صورتی که حتی بالقوه در طبیعت موجود نیست. زیرا صورت مذکور فقط از مقوله زیستی - روانی نیست، از مقوله عمل و اخلاق و شاید ازین نیز برتر است. پس باید از طبیعت ساخته و پرداخته فراتر رفت تا جوهر موجود و هدفهای غائیش تحقق یابند.

هدفهای غائی به تمامی به جامعه نیز مربوط نیستند. راست است که آدمی باید برای رسیدن به حد اعلائی رشد از مرحله اجتماعی شدن بگذرد معذک تربیت مترادف با اجتماعی شدن نیست اجتماعی شدن فقط نخستین هدفی است که در برابر هدفهای طبیعت قرار می گیرد. اجتماعی شدن یا اجتماعی کردن، روشی برای خارج ساختن آدمی از دایره غرائز و وارد ساختن در دایره خواسته های ارادی است. اما اجتماع هم بنوبه خود فقط یک ماده است و نسبت به آنچه واقعاً "جوهر آدمی را تشکیل می دهد جنبه اعتباری و خارجی دارد.

این گفته که اجتماع و طبیعت ماده اند، بدین معنی است که اینها وسیله اند و مانند هر ماده و هر وسیله دیگری، محدودیتهائی دارند و در مقابل تعالی مقاومت می کنند. آدمی از طبیعت خود، از جسم و از تمایلات خود و نیز از

مبانی تربیت (۳)



اجتماع ، از نهادها و از عادات آن ، برای آنچه قرار است بشود ، به عنوان وسیله استفاده می کند . بنابراین ، باید ابزار طبیعی صورتی مطلوب داشته با ابزار اجتماعی انطباق کامل پیدا کند تا بتوان از هریک ازین دو حداکثر استفاده کرد . همچنین باید مقاومتهاو محدودیتهائی که در فوق بدانها اشاره شداز میان برداشته شود و به عبارت دیگر ، نقش وسیله بودن آنها همواره مورد نظر باشد . مگر نه اینست که ورود به زندگی اجتماعی به منزله فرار از فشارهای طبیعت و بازگشت به طبیعت نوعی گریز از جنگال ضرورتهای اجتماعی است . هم آهنگی وقتی حاصل و تعادل موقعی برقرار می شود که ناهید هدفهای درونی و اخلاقی و وجدانی اجازه دهد که وسائل تابع این هدفها شود و بر آنها منطبق گردد .

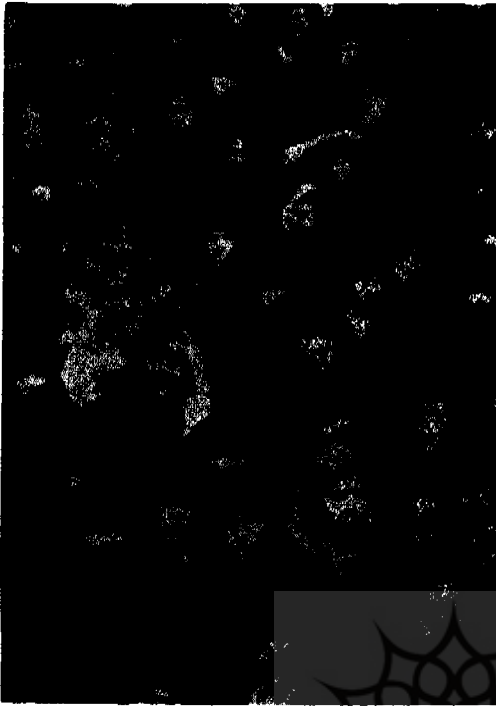
بدین ترتیب به خود موجود (آدمی) باز می گردیم و شناخت حقیقت وجود او یعنی آنچه باید بشود ، ضرورت پیدا می کند . فلسفه تعلیم و تربیت قبل از هر چیز فلسفه انسان است . تنها بدین شرط است که می تواند مایه تربیت خود را انجام دهد ، یعنی درجهت شکل ، وحدت ترکیب و تالیف مجدد و مداوم انسان گام بردارد ، در درجه اول انسان را از کشاکش نیروهائی که وی را درجهت مختلف می کشند رهائی بخشد ، او را در مقابل خطر تفرقه فکر و تجزیه اراده حمایت کند ، وجدان را تنها صفت مشخصه وی بشناسد ، استقلال اخلاقی را که تسلط بر خویشتن زائیده آنست و از طریق این تسلط حکومت بر اشیاء ، اعم از مادی و اجتماعی ، وی را ممکن تواند شد ، بوی عطا کند .

با این تعریف تناقض اصلی تعلیم و تربیت

که همه تناقضات دیگر منشعب از آنست آشکار می شود . برآستی ، یا موجود (آدمی) چنانکه تربیت طبیعت گرا می خواهد بدانچه هست وفادار می ماند و کوششهای خود را فقط مصروف توسعه امکانات بالقوه موجود در طبیعت اولیه خویش می سازد و بدین ترتیب از اینکه به حقیقت وجود خویش برسد ، باز می ماند ، یا از طبیعت اولیه خود چشم پوشی می کند و چنانکه مطلوب تربیت اجتماعی است ، درصدد آن برمی آید که در درون خود طبیعت ثانوی بی که نسبت به طبیعت اولیه ساختگی و تصنعی است ، ایجاد کند و وحدت درونی وی به علت وجود بزرگسال بیش و کم گسسته می شود . بنابراین ، مسأله اساسی تربیت مسأله بازگشت به خویشتن است ، بازگشتی که مستلزم گذشتن از طبیعت ساخته و پرداخته و تاحدی خارجی ، به مقتضیات درونی انسان است که موجب می شود وجدان معنوی شکل بگیرد . این امر جز با بزیر فرمان آوردن طبیعت و سازش متقابل با آن ، امکان پذیر نیست . مسأله تربیت مسأله ناهید گذاشتن روی طبیعت به منظور تبدیل آن به صورتی روحانی و معنوی است .

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می شود که مسأله بازگشت بخود درعین حال مسأله رهائی از خویشتن هم هست . اگر طبیعت را نمی توان به حال خود گذاشت ، از آن جهت است که طبیعت بار سنگین گذشته را بدوش می کشد ، بطوری که بحال خود گذاشتن آن چیزی جز تن در دادن به یک نظام قاهر نیست .

اگر اجتماعی شدن به سهم خود ، فقط گامی درجهت رهائی است از آن جهت است که



طبیعت عمل تربیتی ناشی از همین واقعیت است، زیرا عمل روی دیگران، تأثیر گذاشتن روی دیگری، تأثیر یک وجدان تحت تأثیر دیگر وجدانی دیگر، فقط وقتی امکان پذیر است که آنکه درصدد اعمال آنست، نظام این توقعات و ضرورتها را به صورت تحقق یافته در وجود خویش داشته باشد، به قسمی که بتواند سرمشق واقع شود و مربی آرزوهای خود را در و تحقق یافته ببیند، یا لاقابل مشاهده او چینی احساسی داشته باشد. هیچ تربیتی واقعا "ایجاد کننده نیست. تربیت سبب بروز و ظهور وجدانی جدید کهریسه‌ای در خود موجود نداشته باشد، نمی شود. از اینرو، تربیتی که منحصرا" مبتنی بر تبعیت از دیگران باشد، تربیت واقعی نیست. به بیان دیگر، تربیت وصله‌ای پایبندی که بر وجودی افزوده شود نیست، کمکی به رشد موجود می باشد. تربیت به مورد تربیت چیزی

اجتماعی شدن نیز قبول نظامی از قواست که تابع مکانیسمی به همان اندازه قاهرانه می باشد. آدمی با اجتماعی شدن رویهم رفته فقط معبود خود را عوض کرده است. با این همه، ازین طریق اندیشه، اینکه راه نجاتی وجود دارد و این احساس که رهائی کامل فقط بدست خود وی امکان پذیر است، دروی پدید می آید، مشروط براینکه بتواند در لابلای همه، تأثیرات اجتماعی بی که روی وی اعمال می شود، خود را باز یابد.

از اینجا به این نتیجه می رسم که رهائی واقعی تنها بدست فردی که خودش آنرا در وجود خود تحقق بخشد، امکان پذیر است. هیچکس دیگر نمی تواند به نمایندگی وی آنرا انجام دهد. برای ایجاد خویش باید خواهسان آن باشیم. عمل روی خود امکان پذیر است، زیرا موجود قوای مربوط به وجدان خویش را بگسار می اندازد و این قوا همان قوانین مربوط به طرز کار آن است. هر وجدانی آرزومند است که مالک وجود خویش باشد. این اصل اساسی وجود آدمی است و رشد ذهنی چیزی جز یک سلسله مراحل که برای وصول به حد تملک خویش طی می شود، نیست.

همین هدف غائی فعالیت وجدانی و مشعور است که تربیت را ضروری و ممکن می سازد، تربیت ممکن است، زیرا زیر بنای هر اقدام تربیتی وجود نظام واحدی از ضرورت‌های اساسی (نظام واحد ارزشهای کمال مطلوب) در تمامی وجدانهاست. تربیت ضروری است زیرا فرد تنها با نیروهای خود برین نظام دست نتواند یافت. به عبارت دیگر، هیچ وجدانی بدون همکاری وجدانهای دیگر به کمال خود نتواند رسید.

جانوران دانشمند، به همین طریق عمل می کنند.

رام کردن و دست آموز کردن در صدد نیل به هدفهائی ساختگی است که هیچگونه وجه شابهتی با فعالیتهای طبیعی حیوان ندارد. اگر بعضی غرائز را مورد استفاده قرار می دهد برای آنست که آنها را از مسیر اصلی خود خارج سازد یا جریان رشد طبیعی آنها را متوقف نماید. دست آموز کردن بخصوص درپس ماشینی کردن حرکات حیوان می باشد، تا بتواند برحرکات و رویه های مورد نظر یعنی نتیجه غریب و عجیب و غیر منتظری که مطلوبست (ایجاد وحشت، تعجب، سرور یا تحسین در تماشاگران) دست یابد. بطور کلی فعالیت مصنوعی بی که از طریق رام کردن بسرحیوان تحمیل می شود ماء خود از حیوان نوع دیگری وغالبا " ماء خود از انسان است. این فعالیت ساختگی تقلید یک زندگی خارجی است: اسب محاسبه و میمون بازیگری می کند. حیوانی که خوب دست آموز شده باشد به ماشین خودکاری شبیه است که ادای موجود زنده در می آورد و همین امر خنده آور است. اما خودکساری ماشینی بی که بدین طریق بدست می آید هر چه کاملتر باشد بیشتر بازندگی خاص نوع حیوان مابینت دارد. به همین دلیل هم دست آموز کردن بکلی مخالف تربیت است.

اهلی کردن به تربیت نزدیک تراست. اهلی کردن نوعی دست آموز کردن ولی ریشه دارتر و پیچیده تر از آن است. وجه تمایز آن اینست که نه به منظور سرگرمی و تفریح، بلکه بصورت اعمال سودمند اجرا می شود. به علاوه، اهلی

را که قبلا " به نحوی درو نبوده است، نمی دهد تربیت فقط چیزی را که مورد تربیت طبعاً طالب آنست، بوی تلقین می کند. تربیت از سوی مربی تذکر واز جانب مربی تنبیه است. اگر تا این حد پیش نرود، به صورت حمایت، دفاع یا تعلیم جلوه می کند و تربیت واقعی نیست. تربیت می تواند طبیعی خوانده شود نه از جهت که هدفهای طبیعت را پذیرفته است بلکه از آنروی که جریان خود را بارشد وفق می دهد و بذاقتضای آن تنظیم می نماید. همچنین، تربیت می تواند اجتماعی نامیده شود، زیرا پیوستن به زندگی گروهی تنها وسیله ایست که از طریق آن، آدمی به ارزشهائی که شخصیتش از آنها تغذیه نموده و با آن تقویت می شود، پی می برد. اما تربیت بالاتر از همه اینها، انسانی است زیرا هدف غائی آن همیشه انسان و استقلال معنوی و اخلاقی اوست.

دست آموز کردن (۱)، اهلی کردن (۲) و تربیت کردن (۳)

از آنچه گفته شد تفاوت تربیت با دست آموز کردن و اهلی کردن حیوانات بخوبی آشکار می شود. هدف رام کردن یا دست آموز کردن اینست که در موجود زنده عاداتی تشکیل شود یعنی مکانیسمهایی ساخته و پرداخته و آماده بهره برداری ایجاد گردد که بتوان آنها را بیاری تداعی تصاویر حسی - حرکتی و با استفاده از انعکاسهای مشروط با ضربه های خاصی براه انداخت. دست آموز کردن از راه یادگیری بغایت صورانه حرکات درجسوی آکنده از هیجانات شدید که پیوندهای مربوط را مستحکم تواند کرد، حاصل می شود. رام کنندگان حیوانات وحشی و درنده و پرورش دهندگان

✍️ لطفاً " ورق بزنید

بقیه از صفحه قبل

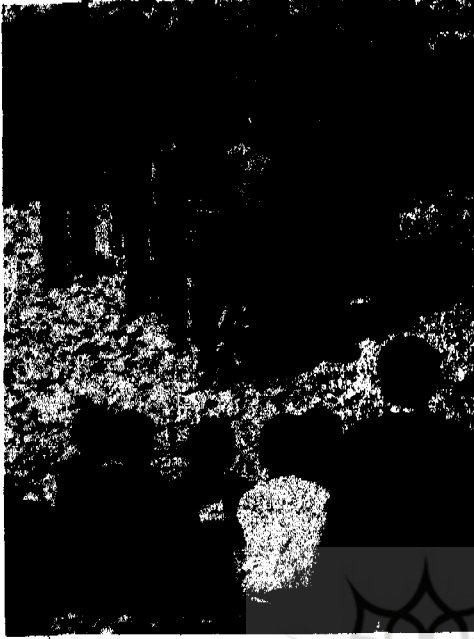
کردن، نسلهای متوالی را تحت ناء تئیر قرار می دهد. اهلی کردن، غرائز راعمیق تر از دست آموز کردن بکار می گیرد و به دگرگونیهی پایدار در طبیعت حیوان منتهی می شود. دست آموز کردن، ناء تئیری فردیست، و حال آنکه اهلی کردن، غالباً "گروه را در برمی گیرد". زندگی و روحیه گله وار غالباً "وسیله" اهلی کردن است. در اهلی کردن، رشد غرائز پیش از وقت متوقف یا از مسیر طبیعی خود منحرف می شود. و بالاخره اهلی کردن به صورت تشکیل مجموعه ای از عادات، حتی عادات ارثی می که صورت نوئی به زندگی حیوان می دهد، درمی آید. ولی حرکات حیوان هرگز ماشینی نمی شود، حیوان به صورت ماشین در نمی آید و حرکاتش مکانیکی و غیرارادی نیست. بیشتر طبیعت ثانوی بی کسب کرده است که گاهی چیزی جز تغییر شکل طبیعت اولیه اش نیست. اهلی کردن حد و سطی بین دست آموز کردن و تربیت کردن است. دست آموز کردن سرگرم شدن و تفریح و هدف اهلی کردن سود بردن و بهره کشیدن از حیوان است. اینها اشکال اجتماعی کردن جانوران است، اما اجتماعی شدنی که با طبیعت حیوان مناسبتی ندارد و نتیجه دخالت عوامل بیگانه در جریان رشد و زندگی حیوان است. این اجتماعی شدن مقدماتی و ابتدائی همه اش انطباق و انقیاد است انطباق فعالیتها با آهنگی یکسان برای همه افراد و انقیاد در جهت ناء مین منافع آدمیان.

بنابراین، تربیت جریانی غیر از دست آموز کردن، اهلی کردن و حتی اجتماعی بار آوردن است. تربیت دنبال هدفهایی که نسبت به وجود موجود مورد تربیت بیگانه باشد، نیست.

تربیت درصدد تحقق کامل موجود و در پی شکوفائی کامل جنبه های اصیل وجود او می باشد. ازین بالاتر، تربیت، موجود مورد تربیت را در جهت شکوفائی کامل و تحقق همه جانبه امکاناتش، بوسیله خودش تشویق می کند. در این راه از حمایت می کند، ابزار لازم را در اختیارش می گذارد، نتایج تجربیات قرون گذشته را در دسترسش قرار می دهد. ولی وصول به نتیجه قطعی درگرو اراده و کوشش مصمانه و شخصی خودش می باشد.

دست آموز کردن وقتی کامل است که حرکات خود به خودی و طبیعی حیوان بکلی قطع شود. تربیت، بعکس، وقتی موفقیت آمیز است که به نوعی نرمی و انعطاف، نوعی غنا، نوعی رهائی و آزادی منتهی شود، نه اینکه به تصلب و ماشینی شدن قوای حیاتی بیانجامد، یا لااقل انرژیهای پست تر را فقط به سود انرژیهای عالیتر تحت نظم درآورد.

از آنچه گفته شد نباید چنین تصور شود که دست آموز کردن در تربیت هرچند تربیت آزاداندیش و استقلال طلب باشد، سهمی ندارد. اولاً "مادام که تربیت به عنوان آشنا ساختن جوانان با عادات و آداب و رسوم و معتقدات گروه ملحوظ بوده است، تا زمانی که هدف آن محدود به اجتماعی بار آوردن کودک بوده و تا وقتی که جوامع بسته تصویری از تربیت مستقل و مبنی بر نظام ارزشهای مدنی مشترک بین همه جوامع نداشته اند، تربیت به روش دست آموز کردن معمول بوده و با ایجاد انضباط شدید موجبات شباهت اذهسان را فراهم می آورده است. بدین ترتیب نوعی اکثریت گزائی حاصل می شود و فردی که حرکات و معتقداتش کاملاً "ماشینی شده به صورت تصویر



بدین ترتیب، عمل تربیتی تا حد زیادی واجد خصوصیات اعمال اخلاقی است: عدالت است، چون از احترام گذاشتن به کودک سرچشمه می گیرد، ایثار است، زیرا از تبعیض قدرت تربیتی از مصالح کودک حکایت می کند درعین حال عدل و ایثار یعنی همگساری وجدانهاست، زیرا، مبین مسوولیت مشترکی است که بزرگسال و خردسال در یک زمان بعهده می گیرند: بزرگسال خود را در سطح و درخدمت کودک قرار می دهد، و کودک سعی می کند با احراز صلاحیت لازم به جرگه بزرگسالان درآید. وقتی جنبه های متفاوت پیوند وجدانها کاملاً احساس گردید، عمل تسربیتی، به قول کرش اشتاینر^۱، به نوعی عشق ورزی و محبت تبدیل می شود.

مقصد عمل تربیتی وحدت وجودی انسان است که طبق ضابطه های که همان قانون اساسی

آدمی کمال مطلوب جامعه در می آید. ازین رو تربیت اجتماع گرا اساساً چیزی جز دست آموز کردن یا اهلی کردن نیست.

معد لک از آنجا که تربیت ناگزیر با اجتماعی بار آوردن کودک آغاز می شود، ضرورتاً "آثار" پیشو کم حائز اهمیتی ازین نوع پرورش در تربیت به معنای اخص باقی می ماند. آدمی از لحاظ امکانات انضمامی خود موجودی محدود است، شکوفائی انرژیهای عالی وی جز با صرفه جوئی و محدود ساختن مصرف انرژیهای ذاتی میسر نیست. به علاوه ابزار اجتماعی شدن، ساخت عقلی محض ندارد. عدماهی از آنها نظیر زبان، خط، علائم حساب، سلسله اعداد، قواعد املاء و نحو صورت نمادی و جنبه سمبولیک و نشانه های دارند. کار برد آنها لزوماً از طریق تمرین و تکرار یاد گرفته می شود و طی آن تربیت پیشو کم به صورت دست آموز کردن در می آید. همچنین در تمام علوم تا آنجا که از فرمولها، فهرستها، علائم و نشانه ها استفاده می شود پای حافظه و یادگیری ماشینی در میان است.

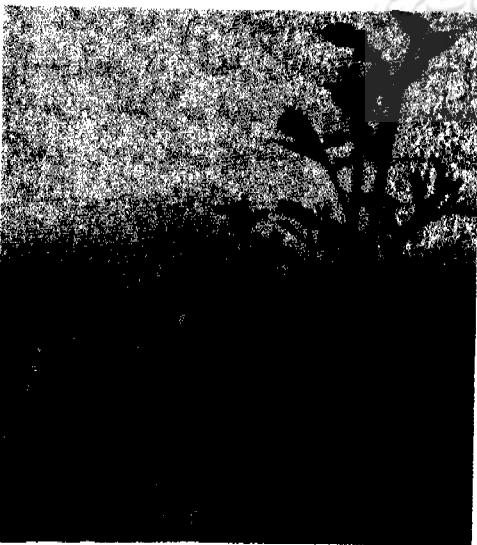
با این همه، حتی وقتی تربیت، ظاهری شبیه دست آموز کردن پیدا می کند، بین تربیت واقعی و دست آموز کردن تفاوت اساسی موجود است. بدین معنی که هدف دست آموز کردن خود آنست و چیزی نیست و در حالی که دست آموز کردن وقتی در خدمت تربیت باشد تنها وسیله نیل به هدفهایی است که از حد آن تجاوز می کند و با ماهیت آن تناسب و تناسبی ندارد.

تربیت کوشی جهت تحکیم روابط انسانی

خودبینی دهلیز مرگ است .

برخلاف خودبینی که تجسم جنبه مادی کششهای طبیعی و غرائز ذاتی است، اصلت شخصیت ناءیبید این مطلب است که صورتی واحد، ابتدائی و خالص عیناً در همه وجدانهای عامل وجود دارد. این صورت همبستگی شیئی ارزشمند بافاعلی موظف است چنانکه تمایل به خیر همواره با تبعیت از قانون اخلاقی مقارن می باشد. اما تعریف شخصیت - گرائی هرچه باشد، باید ادعان کرده از دوره کانت وحتى از آغاز دوره مسیحیت بلکه پیش از آن، تحول تفکر اخلاقی تحت ناءثیر آن بوده است و چنانچه برای این ناءثیر در اخلاق و نتیجه در تعلیم و تربیت، مقام برجسته ای قائل نشویم، برخلاف مسیر نهضت فلسفه اخلاقی حرکت کرده ایم .

بدیهی است که شخصیت گرائی هم خطرانی دارد: خطرآنیکه به خود بینی گراید و بدان مشتبّه شود. نیز این خطر که درباره قدرت یا کیفیت قوه خلاقهای که موجد فردیت است دستخوش گمان و پندار شود. و بالاخره



وجدان آدمی باشد، امکان پذیر می شود. بنابراین، تعلیم و تربیت تحکیم روابط است: تحکیم روابط قوای حیاتی انسان دراعمال هم آهنگ بدن، تحکیم روابط استعدادهای اجتماعی درتوافق با جوامع، و تحکیم رابطه انرژیهای معنوی با وساطت حیات جسمی و حیات اجتماعی، درشکستگی کامل شخصیت فردی .

تربیت در درجه اول مبارزه علیه خودبینی است، زیرا، خودبینی طرز تلقی عملی آدمی است که عالماً "عامدا" خود را قبله خویش ساخته و نمی خواهد جز به کششهای مربوط به طبیعتزیستی - روانی خود به چیز دیگری اجازه خودنمائی بدهد و تنها در جستجوی تشفی خواسته های خویش است. خودبینی، حیاتی مخالف حیات معنوی است. خودبین، که زندانی خویشتر خویش است و راه آینده را بروی خود مسدود ساخته و با طرد هرگونه تجدید وضع و تغییر دیدگاه و با صرفنظر کردن از آرزوی خروج از خود و با چشم پوشی از توجه به عالم برون، بیوسنه به سوی فقر معنوی می گراید، به طور کلی اصل حیات را درخود انکار می کند. موجودی که واقعا "زنده است به استقبال عالم خارج می - رود و مایل است آن را در وجود خود منعکس نماید، و بدین حقیقت واقف است که خود نسبت به جهان نقطه نظر و دیدگاه خاصی بیش نیست. خودبین، با سنگر بندی در برابر جهان و جهانیان و با حصار کشیدن به گرداگرد خود به انزوا کشیده می شود و با کناره گیری و انزوا از جنبه روانی و معنوی خویش می گاهد ماشین می شود، زندانی طبیعت و گذشته خویش می گردد و از آزادی که هستی آدمی بتمامی بدان وابسته است، صرفنظر می کند.

خطراتیکه تحت ناءشیر تمایل به خود نمائی یا
 صیانت نفس ، به تحقیر ارزشهای ساده
 اجتماعی پرداخته وظایف پیش پا افتاده روزانه
 را مورد غفلت قرار دهد . فضیلتی وجود دارد که
 فرد گزائی به سادگی فاقد آنست ، این فضیلت
 فروتنی است که دراصل احساس نسبی بودن
 هستی و در درجه اول هستی خویش است .
 اینکه بخواهیم خودمان باشیم ، ضروری و
 مستحسن است مشروط براینکه در باره ارزش
 خود مبالغه نکنیم . وجدانی که به حد اعلائی
 تفرد ناآل آمد نباید به وجدانی مسدود بدل
 شود . درست بعکس ، باید حتی به وجهی ممتاز
 هم که شده فکر خود را هرچه بیشتر و کاملتر
 نسبت به اندیشه بی پایانی هستی گشوده
 نگه دارد .

فردیت واقعی و با ارزش آنست که از تعلق
 خود به جامعه ارواح آگاهی کامل
 داشته تحقق خود راناشی از این تعلق
 و وابستگی بداند ، قانون تحقق وی تلاشی
 است که درهریک از لحظات هستی خویش بسه
 یاری سایر افراد که وضع مشابهی دارند برای
 درگذشتن از خود و تجدید وجود خویش ، می -
 کند . تربیت ، نشانه و درآمد چنین کوششی
 است . وجدان جز از این راه که هدفهای
 وجدانهای دیگر را طبق دیدگاه خاص خود از آن
 خود سازد و متقابلاً از جامعه ای که از وی
 و دیگران تشکیل می شود تمکین نماید ، بسه
 هدفهای خاص خود نتواند رسید . این اتفاق
 نظر روحی والا ترین کمال مطلوبی است که حیات
 می تواند در طلب آن باشد .



Dressage - ۱
 Domestication - ۲
 Education - ۳

دختر نامیده ام بر دل
 دختر نامیده ام بر دل

من دختری یا مادرم هستم اما خودم زیاد وطن بیستم ، از او باغ بیا یا یا مادری
 غم را بجز گریه های رنجورم حس نمیکنم ، هستم است بگویم ، من دختری نمیدانم چند ماد
 هستم و از پس این همه سال ناصد ، امروز می خواهم با چه روزمانم محبت کنم .
 مدعیان از تو شروع می کنند چرا که می گویند مادر محرم الستر است ، می گویند ، تو

مادر جان از تو شروع می کنم چرا که می گویند مادر محرم الستر است . می -
 گویند ، تو مرهم دردهای بی درمان منی ، پس تو را خیلی دوست دارم ، اما شاید
 باور نکنی ، شاید در نظرت من فقط یک دختر لجباز و خود خواه هستم ، در نظر تو یک
 دختر تنبل و بی فکر می نمایم . من خیلی سعی کردم ، خیلی کوشیدم که اینطور نباشم تا
 تو در مورد من اینچنین نیندیشی ، ولی موفق نشدم ، شاید هم نگذاشتی که موفق شوم
 می خواستم به تو بگویم که مادر خیلی دوست دارم ، من وجودم پراز اشتیاق و نیسازبه
 محبت است ، بارها خواستم از آتشی که در دلم افتاده و هر روز برافروخته تر می شود
 برایست بگویم ، اما هیچوقت مجال ندادی .

یادت هست یک روز ظهر که از مدرسه آمدم ، هنوز داشتی ظرف می شستی ، کنارت آمدم ، گفتم : " بده به من ، من می شویم " اما تو بر دستم زدی و گفتی لازم نیست حالا وقت کاره؟" مادر مگر من درخانه بودم و مگر ندیدی تازه از مدرسه آمده‌ام ، ببین هنوز رویوشم را هم در نیاورده‌ام . یک روز صبح هم خواستم کمکت کنم ، باز هم با طعنه‌ای اجازه ام ندادی .

همیشه دختر خالمام را به رخم می کشی ، یا از هنرهای دختر همسایه می گویی ، به لباس پوشیدنم ایراد می گیری ! ، علتش را می دانم ، دلت می‌خواهد من خوبتر از همه باشم ، حتی خوبتر از مریم ، دختر همسایه‌مان ، ولی آیا تو خودت توانستی بهتر از خیلی مادرهای دیگر باشی؟ تو خودت همه هنرمندیها را یک جا داشتی؟ یادت هست وقتی هم سن من بودی؟ گاهی در حضور دیگران عیبهایم را می شمری ، آن لحظه نمیدانی دلم می‌خواهد زمین دهان باز کند و مرا بلعد ، آخر من هم درست مثل تو یک انسانم ، من یک شخصیت ، هستم ، تو همه غرور مرا با این کارت خاک مال می کنی . یک روز نمره خوبی گرفتم ، یادت هست چقدر هیجان زده بودم ، با چه اشتیاقی و رفقا مرا نشانت دادم اما ، تو سردتر از هرکوه یخی نگاه بی مفهومی به برگه انداختی ، چقدر سرد ! و در آخر کلمات قلبم را پاره ، پاره کرد . - " جوجه را آخر پاییز می شمرند . " حتما " به من می‌خندی ، چه حرفها می زنی ، ها؟

نمیدانم مادر بزرگم با تو چگونه بود ، حتما " تو هم روزی احساسات همینقدر لطیف و حساس بوده است ، هیچوقت دلت نشکسته؟ هیچوقت غصه دار و با چشم گریان خوابیده‌ای؟

حتما " ، حتما " چنین بوده ، تو بارها از نامهربانیهای زمانه ، و سختی زندگی و گرفتاریهایی بسیار به خاطر بزرگ کردن من ، گریسته‌ای ، بارها غصه دار خوابیده‌ای اما ، مادر ، من هنوز مادر نشده ، غصه دار بی مهربی‌های توام .

تو همیشه سرزنش می کنی آیا هیچوقت ، هیچ کار مثبتی نکرده‌ام که بگویی ، آفرین این کارت خوب بود ، آیا هیچوقت تو را راضی نکرده‌ام؟ در نظر تو همه کارهای من اشکال دارد . وقتی می‌خندم ، می‌گویی نخند ، وقتی نمی‌خندم ، می‌گویی چرا برزخی؟ وقتی مریضم می‌گویی دختره دردمند ، وقتی درس می‌خوانم ، می‌گویی ، ازکی تا حالا درس خوان شدی؟ وقتی درس نمی‌خوانم ، می‌گویی ، بدبخت تنبل ، فلانی راببین!

تورا به‌خدا ، تورا به مقدسات ، به من بگو چه کنم؟ پس چکار کنم که تو راضی باشی؟ بخندم ، یا گریه کنم ، آرام باشم یا همه چیز را به هم بزنم ، زنگ باشم یا تنبل؟ چرا اجازه‌ام نمی‌دهی تا در قلبت جای بگیرم ، چرا در بذل نگاه مهربانت خست به‌خرج می‌دهی ، چرا یکبار هم درکاری از من نظر نمی‌خواهی ، آخر من دیگر ۱۷ ساله‌ام من هم فکری دارم ، من هم می‌توانم مورد شورش قرار بگیرم ، از من هم نظر بخواهید تا قوه تصمیم‌گیری ام تقویت شود ، من فردا ازدواج می‌کنم باید بتوانم

فصل اول بیرونم بیاورید بنشینید با جرم برودل

تصمیم بگیرم ، باید مدیریت داشته باشم ، وگرنه به قول تو ، " امروز بروم ، فردا از خانه بیرونم می کنند " . مادر ، من بزرگ شده ام ، ولی باور کن هنوز به اندازه یک دختر سه چهار ساله محتاج آغوش گرم توام . محتاج خنده های شیرین توام ، محتاج نگاه پراز مهر توام ، و نبودن همه اینها ، جان محتاج محبتم را از درون می پوساند .

مادر ، بارها به خاطر اشین گریسته ای ؟ بیا ، یکبار هم برای من بگری ، آخر تو مادر اوشین هستی یا مادر من ؟ مادر ، اگر به دنبال لبخند تو نباشم ، اگر تو پذیرای من نباشی به سراغ چه کسی بروم ؟ کنار خانه کدام پست فرومایه به گدایی محبت بنشینم ؟ نگاه های گناه آلوده ؟ چه کسی را به جای نگاه پاک تو برگزینم ؟ لبخند شهوت آلود کدامین ناجوانمرد را به جای خنده های پراز اشتیاق تو بگذارم ؟

مادر نجاتم بده ، سن من ، سن آتشفشان است ، طوفان درونم را با نفس گرمت مهار کن . مادر ، سن من ، اوج احساسات است ، این احساسات را به بازیچه مگیر .

باور کن ، بین من و خواهر بزرگترم ، بین من و برادرم هیچ فرقی نیست ، من هم می توانم خوب باشم ، خوبتر از همه ، فقط به من مجال بده ، فرصت را از دستم مگیر بگذار تا به تو نشان بدهم ، چند مرده حلاجم ! فقط با نگاه گرم و کلام مهر آمیزی به من فرصت بده .

اما ، تو پدر ، که خسته رخ ماری ، هر خط چهره است بر ایم چون صندل ای است ،
 نفس گرفته ، قفسه قدیمی دیر . چقدر دوست داشتم ، و متن از در وارد می شوی
 فبا از منت جرم ، جریب جایی را نمی یادم ، و بید ، مادر ، وی صمیمی تر بنشینم .
 چقدر دوست داشتم در این شبهای طولانی زستان ، هم دور یک کرسی ، آخو شب محبت بزرگم

خشم زدن بر دم آید شیند با جرم بر دل

چقدر دوست داشتم در این شبهای طولانی و مستکن با هم دوریک گرمی تا آخر شب صحبت می کردیم، اما، نه، دنیای نوکجا و دنیای کوچک من کجا؟ دنیای طراوت محدوده قلب و ذهنم پا فراتر نمی گذارد. من درحسرت آنم که یک روز با لبخند بسه خانه بیایی، من درحسرت آنم که پدرم، مغزمتفکر خانه ما، پای درد دل دختر کوچکش بنشیند و با سخنانش گره گشایش باشد.

پدر، جز دعوا با ما چه کرده‌ای؟ راستی به دقت به مادرم نگاه کرده‌ای؟ چقدر شکسته و پیر شده؟ آرزو که به‌خانه‌ء تو آمد جوانی با طراوت چون من بود و اکنون... پدر، باورکن، زنها هم درخانه زحمت می کشند، اعصابشان خرد می شود، خسته می شوند، فقط توبیستی، می‌دانم فشار کار بر تو بیشتر است، اما، چرا لطف را بسه تساوی تقسیم نکنیم؟ نمی‌دانی دیروز، بعد از آن همه دعوا وقتی رفتی، مادر و برادر کوچکم، چقدر گریه کردند. درست است که مرد بازوانش باید مثل سنگ مقاوم باشد اما چه کسی گفته دلش هم چون سنگ سخت و غیر قابل نفوذ باشد، پدر راستی می‌دانی من کلاس چندم؟ یارشته تحصیلی ام چیست؟ تو حتی از کوچکترین ویژگی شخصی من باخبر نیستی، پس چگونه می‌خواهی فردا در تعین سرنوشت من مؤثر باشی؟

چرا در فیلمها پدرها با دخترانشان خوب هستند؟ نکند دنیای فیلم یک دنیسای جادویی است من به همه فیلمها حسادت می‌کنم، اصلاً "من می‌خواهم هنرپیشه شوم نقش یک دختر خوشبخت را بازی کنم، با پدر و مادری که او را خوب می‌فهمند، نقش دختری که معنی عقده کمبود محبت از طرف خانواده را نمی‌فهمد، من می‌خواهم هنرپیشه شوم، نقش یک مادر را بازی کنم، یک مادری که بهشت زیرپایش است و دخترم را سیراب از محبت و عشق سازم. دختری که ترسو نیست زیرا هیچوقت شخصیتش را در حضور دیگران خرد نکرده‌ام، دختری که دروغ نمی‌گوید، زیرا خلائی در زندگی ندارد که با دروغ پرش کند، دختری که دوست بد نمی‌گیرد، زیرا مادرش بهترین و شفیقترین دوست اوست، دختری که دیوانه نمی‌شود، خوب فکر می‌کند، خوب تصمیم می‌گیرد و هر جا نتوانست با پدر و مادر فهمیش مشورت می‌کند.

نظریه پردازان تعلیم و تربیت در جهان

ژان ژاک روسو

آستانه انقلاب صنعتی قرار داشت و در این دوران تجارت و داد و ستد اهمیت روزافزونی پیدا می‌کرد. برداشتهای روسو ملهم از زمانی بود که حاکمیت فئودالیسم سنگینی زندگی پرزرق و زینتی اربابان ثروتمند را بردوش کشاورزان و محرومین قرار داده بود و عرصه حیات برستمدیدگان سنگ بود. در عین حال، در این دوران، رشد سریع اقتصاد و آغساز پیشرفتهای صنعتی به ویژه گسترش کارخانه‌های پشم بافی و استخراج زغال سنگ زمینه نکوبین سرمایه داری را آماده می‌کرد.

یک چنین شرایط و وضعیت اقتصادی و اجتماعی بود که بستر افکار و اندیشه‌های روسو را تشکیل می‌داد. دیدگاههای سنت ستیزش موجب شد که محافظه کاران و مرتجعین با او به مخالفت برخیزند.

نظریات تربیتی روسو در حقیقت انقلابی بود که در زمینه تعلیم و تربیت به وقوع پیوست و در این قلمرو، برداشتهای قدیمی را فرو ریخت. به طوری که بعضی از مؤلفان تحولات حاصل از دیدگاههای او را با آنچه نظریات "کپرنیک" در قلمرو علم به دنبال داشت مقایسه و از تفکرات تربیتی روسو به عنوان انقلاب "کپرنیکی" در تعلیم و تربیت یاد کردند. روسو با تاءکید بر ضرورت توجه به وضعیت

در سال ۱۷۱۲ در شهر ژنو به دنیا آمد. در دوران کودکی از محبت مادر محروم بود و در ۱۰ سالگی پدر او را ترک کرد. بدین ترتیب، از تربیت همگون و منسجم خانوادگی برخوردار نبود. در آغوش خانواده گسترده تر یعنی جامعه بزرگ شد در شرایط متفاوتی به سر برد و زندگیهای مختلفی را تجربه کرد. به سبب نبود حمایت خانواده، خیلی زود با سختیها آشنا شد و مجموعه رویدادهای ایام کودکی او را انسان حساسی بار آورد. از تضادهای اجتماعی تاءثیر می پذیرفت و تفاوتهای بارز زندگی اطرافیان نظر او را جلب می‌کرد.

از ۲۰ سالگی به مدت ۸ سال در محیطی آرام بسر برد و زندگی فرصت اندیشیدن را برای او فراهم آورد. آموزش فرزندان یک خانواده را برعهده گرفت و از این طریق، مدتی کوتاه معلمی را تجربه کرد.

باریک بینی و ظریف اندیشی او موجب شد که به مطالعه موسیقی گرایش پیدا کند و ادامه همین مطالعه او را به محافل هنری و ادبی رهنمون شد. از نظر خلق آثار قلمی دهه پنجم عمر او بسیار پربار بود پس از آنکه آثار متعددی رابه رشته تحریر درآورد، سرانجام در سال ۱۷۷۲ کتاب "امیل" را که حاوی نظریات تربیتی او می‌باشد ارائه کرد.

روسو در زمانی زندگی می‌کرد که جهان در

از دستکش استفاده کند . به هنگام خواب نیز از دستکش استفاده نماید تا نتواند موهای ابرو و مژه‌اش را بکند . با مشورت چشم پزشک یک عینک خاصی برای او تهیه کنید تا دسترسی به موهای مژه و ابرو کمتر داشته باشد . و نکته آخر که شاید مهم‌تر از همه باشد سعی کنید فشار عاطفی او را کم کنید تا اینکه فقدان پدر را امری عادی تلقی نماید .



رامهرمسز . آقای شهرام . ک

گیج رفتن سر در هنگام بلند شدن از خواب علت‌های گوناگونی می‌تواند داشته باشد . به شما توصیه می‌شود در اولین فرصت به پزشک مراجعه نمائید و مطمئن باشید ناراحتی شما برطرف می‌شود .

سراق - آقای غلامعلی . م

جواب دادن به نامه‌ها و راهنمایی عزیزانی چون شما را به عنوان وظیفه انتخاب کرده‌ایم . وانجام وظیفه مستوجب تشکر و قدردانی نیست . و متقابلاً " از اظهار محبتی که کرده‌اید صمیمانه تشکر می‌شود ، و اما در مورد کوتاهی قدتان باید بگویم ، ناراحتی و نگرانی را از خود دور کنید . چون شما هنوز در سن رشد هستید - حداقل سن رشد را تا ۲۵ سالگی تخمین زده‌اند و شاه‌نوز ۵ سال فرصت دارید . و مطمئن باشید در این مدت بیش از حدیکه که مورد نظران می‌باشد به قدتان افزوده خواهد شد . برای رشد قد داری خاصی تهیه نشده ولی با ورزش‌های خاصی مثل بالا کشیدن از بارفیکس و امثال آن می‌توانید بر طول قدتان بیفزائید . و لسی

روانشناس پایخ مشیده

قم . خانم ش . ا .

برای اینکه فرزند شما از کندن موهای مژه و ابرویش خودداری کند توصیه می‌شود در درجه اول او را بنزدیک پزشک متخصص پوست ببرید ، زیرا کندن موهای مژه و ابرو ممکن است در اثر خارش پوست صورت باشد . ضمناً فرزندتان را تشویق کنید که بیشتر اوقات به‌کاری مشغول باشد تا به فکر کندن موهای مژه و ابرو نیفتد . می‌توانید یک وسیله مناسبی به او هدیه کنید تا انگشتانش را با آن مشغول کند . حال که فصل زمستان هم هست از او بخواهید که

تهران . خانم ناهید . م

اردواج با اتباع خارجی برابر قانون باید با اجازه دولت باشد . ما هم گفته شمارا قبول داریم " که عاشقی کاردل است " واز نامه شما استنباط می شود به فرد مورد نظران که بدون گذرنامه از کشور همجوار آمده اجازه ازدواج داده نمی شود. تنها توصیه ما به شما اینست که " دل به اغیار ندهید " صبر کنید . انشا... فرد مورد نظران را در هموطنان پیدا خواهید کرد .

اصفهان . خانم صدیقه . ن

اگر شنیده‌اید که زایمان از سن ۳۴ سالگی به بالا خطرناک است منظور کسانی هستند که برای اولین بار در سن ۳۴ سالگی حامله می شوند نه شما که تا به حال سه فرزند سالم بدنیا آورده‌اید ضمناً همان افرادی هم که برای اولین بار در سن بالا حامله می شوند در صورتی که زیر نظر پزشک متخصص زنان قرار گیرند بهیچوجه خطری آنان را تهدید نخواهد کرد .



مسئله‌ایکه از همه مهمتر و درخوراهمیت است ، اینکه کوتاهی قد را عیب ندانید . در نظر داشته باشید بسیاری از بزرگان دنیا قدی کوتاه و حثه‌ای خرد داشته‌اند . حتی مولاعلی ع قدی نسبتاً " کوتاه داشته‌اند ولی به عنوان " مرد نامتناهی " و امثالهم حضرتش نامیده شده‌است .

فردی مثل شما که در دانشگاه موفق شده‌اید نباید به خاطر کوتاهی قد ایس چنین آزرده باشد و از ناامیدی و خودکشی دم زند .

و بالاخره در پاسخ به ندای کمک ! کمک ! کمک ! شما می گوئیم در خدمت به شما حاضریم ، حاضریم و حاضر

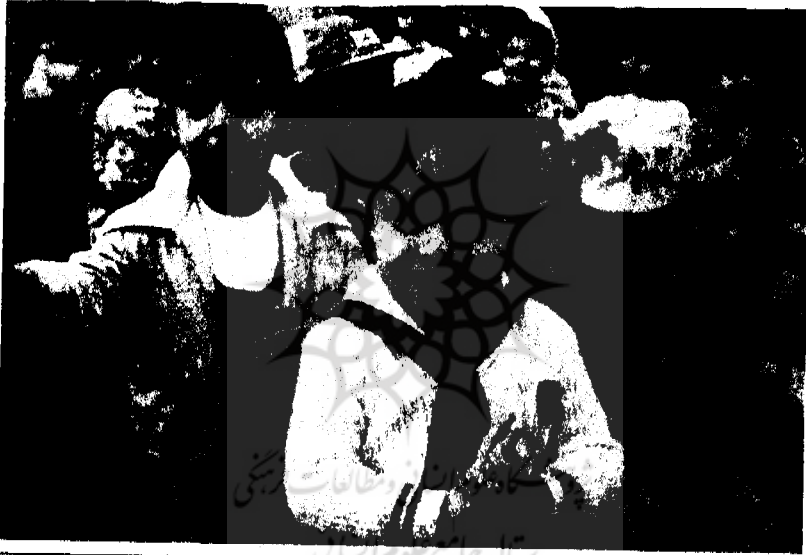
نائین . آقای ابراهیم . ز

درست است که زن بایستی از شوهرش تمکین نماید . احتمالاً " درد ادگاہ مدنی خاص هـنم عیال شمارا به تمکین از شما محکوم خواهند کرد . ولی این نکته را هم شما نباید فراموش کنید که تمکین دادگاہی مشکلی را حل نمی کند . چه بهتر که تمکین از طرف زن به حکم وظیفه و ندای وجدان واز همه بالاتر به خاطر عشق به شوهر باشد . به شما توصیه می شود به جای مراجعه به دادگاہ با مهربانی و توجه بیشتر به عیالتان موجبات آرامش خاطر او را فراهم کنید تا مشارالیه هم باشوق و رغبت و علاقه خاص زناشوئی از شما تمکین نماید .

کودک خود را پس از انجام کارهای رضیانه‌اش تشویق کنید

چه کسی از مهکد کودک می‌ترسد؟

بچه‌ها یا پدر و مادرها؟



برایش توضیح دهیم که چرا آتش خطرناک است و چرا نا وقتی که شنا نیاموخته، نباید با امواج دریا دست و پنجه نرم کند.

و اما در بارهٔ کودکان و مهد کودک: ترس کودکان در این مورد، بیشتر اوقات ثمره و نتیجهٔ تلقینات بزرگترهاست. پیش از آنکه کودک را به مهد کودک یا کودکانستان بفرستیم چندان در این مورد - و در حضور خود بچه - سخنان دلهره آمیز می‌گوییم که کودک می‌پندارد در آن روز تاریخی، روزی که باید چند ساعتی

واقعیت این است که پدر و مادرها بیشتر می‌ترسند! کودک - درست به دلیل کودکی‌اش - اصلاً از چیزی نمی‌ترسد. ترس را، همچنان که شجاعت را، ما بزرگترها به کودکان می‌آموزیم. در مواردی کار خوبی هم می‌کنیم، چرا که کودک هنوز خطرات این جهان را نمی‌شناسد: نسه گرمای آتش را، نه سیلاب را، به سود اوست که گاهی هم بترسد، اما حتماً باید

دور از پدر و مادرش زندگی کند، حتماً " بلایی به سرش نازل خواهد شد! اما دوری از پدر و مادر، درد و بلا نیست، بلکه شفا است. هر انسانی که این درس را نیاموخته باشد، هرگز بزرگ نخواهد شد. نخستین و مهمترین درسی که مهد کودک و کودکان به کودکان مامی آموزد همین است: تحمل جدایی و دوری از پدر و مادر، بریدن از بزرگترها، و گام گذاشتن در راه بزرگی، روزی که ناف بچه‌تان را بریدند، یادتان می‌آید؟ جدایی از همان روز آغاز شده و باید ادامه یابد، وگرنه بچه شما همیشه " بچه‌نه" باقی خواهد ماند.

در جوامع امروزی، بسیاری از مادران در بیرون از خانه نیز کار می‌کنند. خانواده‌ها هم کوچکتر شده و سایه مبارک مادر بزرگ و عمه و خاله، دیگر سایه‌بان کودکان مانیست. جای تأسف است، اما همین است که هست. جامعه نمی‌تواند از نیروی کار میلیونها زن صرف نذر کند، کودکان را هم نمی‌توان تنها گذاشت، پس مهد کودک، و کودکان، نهادی ضروری و مفید است.

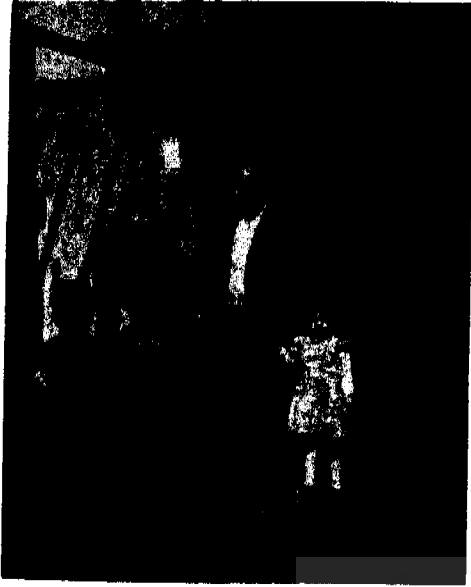
باری، امروز فرزند شما هم برای نخستین بار به مهد کودک می‌رود. در بسیاری از کشورها اگر مادر در بیرون از خانه کار کند، دولت موظف است که بچه‌های او را از دوسالگی به بعد در مهد کودک یا کودکانستان بپذیرد. خوشخانه در ایران نیز بسیاری از مؤسسات دولتی و بخش خصوصی، در جنب محل کار مادران، مهدهای کودک تأسف‌ساز کرده‌اند و باید هم بکنند. اگر اسم بچه‌تان را در مهد کودک نوشته‌اید، لابد با مقررات آنجا هم کمی آشنا شده‌اید. معمولاً مسئولان مهد کودک توصیه می‌کنند که برای بچه‌تان حتماً یک پیش بند بدوزید، لباسهای



راحت به او ببوشانید، نام خانوادگی‌اش را بر روی هر لباسش بدوزید، دستمال جیبی‌اش را فراموش نکنید، و... حتماً یک کیف کوچولو و یک بسته مداد رنگی هم برایش خریده‌اید. امروز باید خودتان او را به مهد کودک ببرید. نمایشنامه از همان خانه شروع می‌شود:

ربابه کوچولو نمی‌خواهد از عروسک محبوبش جدا بشود، افشین کوچولو، کیسه‌های پرازخرت و پرت دارد که کنجینه، کرانچهای اوست و می‌خواهد آن را هم حتماً به همراه خودش ببرد. مهم نیست، بگذارید فعلاً آن عروسک و این کنجینه را با خودشان ببرند.

بر سر راه مهد کودک، یک بار دیگر، ربابه یا افشین کوچولو را قوت قلب می‌دهید: "حالا



می بینی که چه دوستهای خوبی پیدا می کنی! ...
 خینی بهت خوش میگردد! ... " اما یکی باید
 پیدا بشود که خود شما را قوت قلب دهد! دل
 در سینه تان می تپد. شوخی نیست! این نخستین
 جدایی از فرزند است، و معمولا " دست کم به
 مادر چندان خوش نمی گذرد. سالها بعد، شبی
 که انشا... دخترتان عروس یا پسران داماد
 خواهد شد، باز هم همین احساس را خواهید
 داشت: آب دیده امان نمی دهد، و اشک رازی
 است بزرگ. مادر نمی داند بختد که بچه اش
 بزرگ شده یا عروس شده، یا بگیرد که فرزندش
 از او دور می شود. به هر حال در حضور بچه تان
 گریه نکنید. مادران راز گریه های پنهانی را
 خوب می دانند.

باری، اکنون به مهد کودک رسیده اید.
 مادران و بچه های دیگر نیز آمده اند. بعضی
 از بچه ها گریه می کنند و دست در دامن مادر
 می آویزند. بعضی دیگر آرام اند یا کنجکاو. دم
 در مهد کودک، معمولا " به شما اجازه نمی دهند
 که مراسم سوزناک وداع با بچه تان را برگزار
 کنید. بچه را از شما می گیرند و به قول بعضی
 از مادرها " می فایند! " و به اتاق دیگری می برند
 که شما نمی بینید. حق با مسئولان مهد کودک
 است و خانم معلم ها. مراسم وداع چیز خوبی
 نیست. این نخستین جدایی هر چه آرام تر
 برگزار شود، به سود کودک و مادر است. بعدها
 خواهید فهمید که عروسک کوچولوی ربایه و کیسه
 گنجینه افشین را هم از آنان گرفته اند و در
 اتاق دیگری گذاشته اند. مقررات اجازه نمی دهد:
 " آوردن هرگونه وسایل و اسباب بازیهای شخصی
 ممنوع است، چون باعث دعوا و اختلاف میان
 بچه ها می شود. " از مقررات اطاعت کنید و به
 بچه تان هم بیاموزید که زندگی در جامعه و میان

دیگران به هر حال اصول ومقرراتی دارد. عروسک
 ربایه و گنجینه افشین را هم به هنگام بازگشت
 به خانه به آنها پس خواهند داد.

اکنون شما در راه بازگشت به خانه هستید و
 شاید که اشکهایتان را پاک می کنید. شاید به
 گونه ای احساس گناه می کنید: " چرا بچه ام را در
 این دنیای بیگانه تنها گذاشتم؟ آرام باشید.
 بچه تان باید زندگی با بیگانگان در جهان
 بیگانه را بیاموزد.

اما راستی حالا ربایه و افشین کوچولو در
 مهد کودک چه حالی دارند؟ احتمالا " آن دو
 نیز با دیدن گریه بچه های دیگر، به گریه
 افتاده اند. مهم نیست. گریه هم چهره های دیگر
 از خنده است. وانگهی، گریه کودک ابر بهار
 است؛ می آید و می گردد. گریه جدایی کودکان
 گاهی پانزده روز یا حتی یک ماه تکرار می شود
 اما سرانجام کودک بادنمای جدید خود خو
 می گیرد و روزی می رسد که اگر او را به مهد کودک
 نبرید گریه می کند!

نخستین درس: هنر زندگی در جامعه . . .

در مهد کودک یا کودکستان، معمولا" کودکان را به سه گروه تقسیم می‌کنند: بچه‌های خیلی کوچک (۲ تا ۳ سالها) بچه‌های کوچک (۴ تا ۵ سالها) و بچه‌های بزرگ (۶ سالها) بچه‌های هرگروه سرپرستها و معلمهای جداگانه‌ای دارند. ساعت حضور در مهد کودک هم متغیر است نه ثابت. البته به صلاح بچه است که شب زود بخوابد و صبح زود بیدار شود و از همان اول صبح در مهد کودک حاضر باشد. بدین سان او به رعایت نظم و انضباط در زندگی خو می‌گیرد و از همان آغاز صبح در فعالیت های گروهی

در هر حال نباید او را تشویق کنید که مقررات مهد کودک را نقض کند، چون بعدها در مدرسه نیز همین کار را خواهد کرد.

در بسیاری از مهدهای کودک معمولا" به بچه‌ها ناهار می‌دهند. بعد از ناهار بچه‌ها کمی می‌خوابند و باید بخوابند. بعد پدر و مادر باید به سراغ بچه‌هایشان بروند و آنان را به خانه برگردانند. متأسفانه ساعات کار بسیاری از مهدهای کودک با ساعت تعطیل ادارات و مؤسسات خصوصی تطابق ندارد و گاهی پدر یا مادر شخصا نمی‌توانند به سراغ بچه‌شان بروند اگر قرار است در بعضی از روزها شخص دیگری به دنبال فرزند شما برود، از همان روز اول باید او را شخصا" به مسئولان مهد کودک معرفی کنید. در هر حال هر روز یکی را به سراغ بچه‌تان



نفرستید.

مهدهای کودک و کودکستانها، به عنوان

☆ لطفاً" ورق بزنید

بچه‌های مهد کودک شرکت می‌کند. اما اگر به هر دلیلی بچه‌تان شب دیر وقت خوابیده، بعضی از روزها می‌توانید به او اجازه بدهید که دیرتر بیدار شود و کمی دیرتر به مهد کودک برود.

نهادهایی که در غیبت پدران و مادران از بچه‌ها نگهداری می‌کنند، یک خدمت اجتماعی انجام می‌دهند، اما چند سالی است که جنبه آموزشی تربیتی این نهادها نیز توجه بسیاری از متخصصان آموزش و پرورش را به خود جلب کرده است. کم کم، حتی در میهن ما نیز نظارت بر کار مهدهای کودک جدی‌تر و افزون‌تر شده است. بسیاری از سرپرستان و خانم معلمهای مهدهای کودک دوره‌های آموزشی خاصی را می‌گذرانند. ساختمان، وسایل، میز، صندلی و دیگر تجهیزات مهدهای کودک را در ابعادی می‌سازند که برای کودکان خردسال قابل استفاده است.

بچه‌های خیلی کوچک (۲ تا ۳ ساله‌ها) معمولاً در روزهای اول بازیهای گروهی را بلد نیستند و ترجیح می‌دهند که به تنهایی بازی کنند. با این همه، خانم معلم کم‌کم شرکت در بازیها و فعالیتهای دسته جمعی را به همین بچه‌های کوچک هم می‌آموزند. بعضی از بچه‌ها از بازیهای گروهی چندان خوششان نمی‌آید و ترجیح می‌دهند که دور خانم معلم حلقه‌بزنند و به قصای که او تعریف می‌کند یا سرود و ترانه‌ای که یاد می‌دهد گوش فرا دهند. هر کودک بر حسب خلق و خوی خاص خود عاداتی که از خانواده به ارث برده، واکنش نشان می‌دهد، اما سازش با محیط مهد کودک هرچه طولانی‌تر و مشکلات هر چه بیشتر باشد، در ضرورت وفایده مهدکودکها نمیتوان تردید کرد. بعضی از پدر و مادرها می‌گویند: "در مهد کودک خواندن و نوشتن که یاد نمی‌دهند، پس چرا بچه را از خانواده جدا کنیم؟" البته در مهد کودک خواندن و نوشتن یاد نمی‌دهند، اما



چیزی یاد می‌دهند که از هر درسی مهم‌تر است: هنر زندگی در جامعه.

البته نخستین روزهای مهد کودک برای فرزند شما هم چندان آسان نخواهد گذشت، او در خانه تقریباً همیشه تنها بوده است، تنها در کنار بزرگترها، تنها در کنار برادران و خواهران بزرگتر یا کوچکتر از او. آنچه او از روابط انسانی می‌داند، پیوند و گفتگویی است میان او و مادرش میان او و خانواده‌اش. نخستین بازیهای او تنها با حواس پنجگانه او سر و کار داشته‌اند: ارزش اسباب بازی کوچکی که صدا می‌دهد است تماس با موهای نرم یک عروسک یا خرس شمالی مزه مزه یک بازیچه پلاستیکی که کودک مدام آن را به دهان می‌برده است. کمی بعد، کودک به بازیهای می‌پردازد که در آنها تقلید نقش

به حرفهای دیگران هم باید گوش بدهد. مفهوم جمع و جامعه را کودک در بازیهای جمعی یاد می‌گیرد، بویژه در بازیهایی که به سازماندهی کوچکی هم نیاز دارند، و هرکس باید وظیفه خاصی را انجام دهد. تدارک یک جشن تولد در مهد کودک و کودکانستان، چیزهای مهمی به کودک می‌آموزد که شاید هرگز در محیط کوچک خانه نیاموزد.

بزودی روزی می‌رسد که وقتی کودک می‌خواهد برود با دوستانش بازی کند، خیلی جلدی می‌گوید: "کاردارم... می‌روم کارکنم...". بازی برایش به یک نیاز حیاتی بدل می‌شود. در سایه بازی گروهی، احساس مسئولیت، ضرورت انجام وظیفه، احترام به حق دیگران، نوآوری و ابتکار و رقابت با دیگران را می‌آموزد. کم‌کم می‌فهمد که در بازی برد و باخت هست، و قرار نیست که او همیشه برنده بشود، و اگر بازنده شد نباید گریه کند یا نومید شود. ایر هم یک درس بزرگ اجتماعی است. در مهد کودک است که "انسان اجتماعی" زاده می‌شود. ◀ لطفاً ورق بزنید

عمده‌تری دارد: سعی می‌کند مثل مادرش آشنیزی کند، برای عروسکش لالائی می‌خواند، خودش را به خواب می‌زند، با اشیاء و عروسکها به همان زبانی سخن می‌گوید که پدر و مادرش با او می‌گویند. در این مرحله، در واقع کودک سعی می‌کند خودش را به جهان بزرگترها برساند. اما در مهد کودک، کودک چیز مهمتری را می‌آموزد: بازی با دیگران. این بازی همان است که ما بزرگترها نیز تا آخر عمرمان بدان مشغولیم. مگر زندگی اجتماعی، یک بازی مشترک با دیگران و جامعه نیست؟

و اما "بازی با دیگران" یعنی تقلید از دیگران، یعنی انجام کاری مشابه کار دیگران یعنی قبول قوانین و مقررات بازی. بدین سان کودک می‌آموزد که از برخی اصول و مقررات بازی باید اطاعت کند، وگرنه دیگران به بازی‌اش نمی‌گیرند و او تنها می‌ماند. گذراندن این دوره آموزشی به نفع کودک است، چرا که در جامعه نیز تنها کسانی تنها می‌مانند که نمی‌خواهند از قوانین و مقررات عمومی جامعه اطاعت کنند.

و درسهای گرانهای دیگر...
به دلایلی که برشمرديم، برنامه آموزشی مهد کودک نخست با بازیها و فعاليتهاي فردي آغاز مي‌شود: کودکان نقاشی می‌کنند، با مپره‌های پلاستیکی خانه می‌سازند، با موم عروسک و مجسمه می‌سازند و...

آن گاه تمرینات زبانی و کلامی آغاز می‌شود. کودک نخست به پرسشهای خانم معلم جواب می‌دهد اما به جوابهای دوستان خود گوش نمی‌دهد. چند ماه طول می‌کشد تا او دریابد که عضوی از اعضای یک گروه است، و کم‌کم می‌آموزد که تنها خودش نباید حرف بزند، بلکه



در مهد کودک، در تمرینات زبانی و کلامی کودک کلمات تازه‌ای یاد می‌گیرد، و به یاری این کلمات روابط تازه‌ای با دوستان خود برقرار می‌سازد. خانم معلم‌های کودکانها از طرز حرف زدن کودکان خیلی زود به تربیت خانوادگی آنان پی می‌برند. کلمه و کلام در روابط انسانی ابزار بسیار مهمی است. کودکانی که در مهد کودک هنوز مثل "نی‌نی کوچولوها" حرف می‌زنند، خیلی دیرترودشوارتر از دیگران با محیط اجتماعی خو می‌گیرند، چرا که ابزار لازم برای ایجاد ارتباط را ندارند. پدران و مادران باید این نکته ظریف را بدانند که کودکان بیشتر به یاری زبان و کلام بر دوستان خود مسلط می‌شوند، نه با نیروی بازو. در جمع کودکان، آن که بهتر حرف می‌زند و تسلط بیشتری بر کلمات دارد، بر دیگران هم مسلط است و معمولا "خیلی زود نقش رهبری را بر عهده می‌گیرد.

خانم معلم‌ها، تمرینات زبانی و کلامی را معمولا "بر اساس مشاهدات عینی روزمره تنظیم می‌کنند. اما در کلاس بزرگترها (۵ تا ۶ ساله‌ها) عمداً مسائل جدی‌تری نیز مطرح می‌شود. بسیار دیده شده است که برخی از کودکان پنج ساله حتی در باره انسانهای غارنشین یا آتشفشانها و موشکها و کشتیهای فضایی اطلاعات بسیار جالبی دارند. نباید کودکان را دست کم گرفت. نباید افق دید و تفکرشان را محدود کرد. موضوعی که خانم معلم برای تمرینات زبانی و کلامی بر می‌گزیند، هرچه باشد، در هر حال کودک را به تفکر وامیدارد که مقدمه‌ای بسیار مفید برای مطالعه است.

کودک در مهد کودک می‌آموزد که پدر و مادر او، آشنایان او، درست شبیه کسانی هستند که او قبلا آنها را می‌شناخت، و این هم کشف بزرگی است که نخست کودک را به حیرت وامیدارد. این کشف بزرگ، نخستین



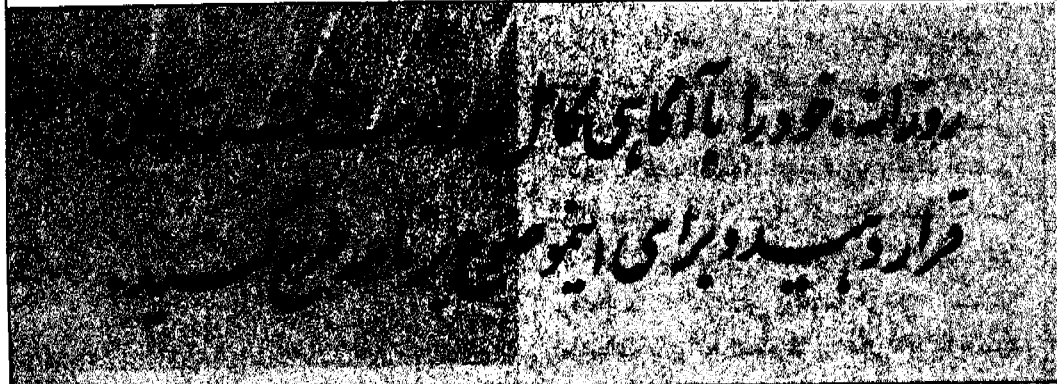


گام است در راه بریدن کودک از محیط تنگ و کوچک خانواده، و پیوستن او به خانواده بزرگ جامعه. کم کم احساس می‌کند که نه تنها به پدر و مادر خود، بلکه به دیگران نیز نیاز دارد. می‌کوشد که به دیگران نزدیک شود. دوست دارد که مورد تاءبید و مهر و محبت خانم معلم خویش قرار گیرد.

سعی می‌کند که خانم معلم از او خوش بیاید. در بازیهای جمعی، مقررات را راحت‌تر می‌پذیرد، با سنتهای ملی، با ملت خود آشنا می‌شود، در برخورد با دیگران، به اشتباهات خود پی می‌برد، و می‌فهمد که در هر موردی و همیشه حق با او نیست، برخالتهای خود پیروز می‌شود، روحیه کمک به دیگران را می‌آموزد، و سرانجام روزی به مادرش می‌گوید: "نه، مامان، این طور نیست... خانم معلم ما می‌گوید که..."

آن روز، روزی است که پدر و مادر می‌فهمند فرزندشان دیگر یک "کوجولو" نیست. امتحان مهدکودک را پیروز و سربلند پشت سر گذاشته و سال دیگر می‌تواند به مدرسه برود، یعنی به جای مقدسی برود که قلمرو آموزش در آنجا تنها تجربیات و آموخته‌های محدود پدر و مادر و خانواده نیست، بلکه آموخته‌های

هزاران ساله همه بشریت است. تا رسیدن بدین قله می‌باید از تپه کوچک و دل‌انگیز مهد کودک بگذریم: تپه سرسبز کودکی هایمان!



چگونه

بر

ترسهایمان غلبه کنیم؟

در تمام سنین و دوران زندگی ترس تقریباً به عنوان یک مسئله برای هرکس وجود دارد. مثلاً برای کودک ترسو ترس از تاریکی، برای میان سال ترس از درد جسمانی، برای سیاست مدار ترس از مضحکه شدن در جمع، برای ثروتمند ترس از فقر و برای خانمها ترس از تنهایی و ...

ترس غالباً یک احساس مفید است. وقتی شما می ترسید تغییرات فیزیکی بسیاری در بدن شما روی می دهد، ضربان قلب و واکنشهای شما سریعتر می شود، مردمک چشمتان گشادتر شده نور بیشتری را بخود راه می دهد و مقادیر زیادی آدرنالین انرژی را به جریان خون وارد می شود.

هنگام روبرو شدن با یک آتش سوزی یا یک حادثه قریب الوقوع ترس شما می تواند عامل نجات شما باشد. مشابه آن، وقتی خطر بیشتر جنبه روانشناختی دارد تا فیزیکی، ترس شما می تواند شما را وادارد تا اقداماتی برای دفاع از خود انجام دهید. ترس تنها وقتی به صورت یک مشکل درمی آید که از حد خود خارج شود. بعضی از مردم در مقایسه با دیگران نسبت به ترس حساسترند. دیداری از شیرخوارگاه نوزادان تازه به دنیا آمده در هر بیمارستان بزرگ نشان خواهد داد که تعدادی از نوزادان خوش شانس از بدو تولد نسبت به موقعیت های ناگهانی ترس را، واکنش آرامی از خود نشان می دهند مثلاً " هنگام محکم کوبیده شدن در سه هم، اما نوزادی که در تخت قرار دارد ممکن است با وحشتی عمیق به گریه افتد. از اینرو از بدو تولد این نوزاد نسبت به واکنشهای ترسناک مستعدتر است زیرا او تمایل برای حساستر بودن را به ارث برده است. به علاوه روانشناسان می دانند تجربیات و روابط اولیه ما بر شکل دادن و تعیین

اظهار ناراحتی می کرد که بعد مشخص شد در مراحل نخستین کمبود قند خون بسر می برد. حتی چنانچه معاینات پزشکی انجام شده نشانگر دلیل جسمانی برای ترس شما نباشد واکنش های ناقص و ناسازگاریهای خود را مورد بررسی قرار دهید.

۲ - احساسات خود را با دیگران در میان بگذارید.

ترسها از اسرار آمیز بودن و حس "خیلی فوق العاده بودن" نیرو می گیرند. در سال ۱۹۶۸ میلادی یک روانشناس در دانشگاه YALE آمریکا گروهی از بیماران را که قرار بود تحت عمل جراحی قرار گیرند، مورد مطالعه قرار داد. تعدادی از این بیماران با صدای بلند نگرانی پیش از عمل جراحی شان را بیان می کردند و تعدادی دیگر بسیار کم اظهار ترس می کردند و حقیقتاً دیده شد که از خود اعتماد بنفس نشان می دهند، اما عجیب اینکه گروه نخست، پس از عمل جراحی کمتر مایه درد سر بودند و دوره نقاهت راحت تری داشتند تا بیماران مقاوم در برابر ترس که احساس می کردند مجبورند ترسهایشان را به تنهایی تحمل کنند. بهترین افراد برای صحبت با شما کسانی هستند که مستقیماً درگیر نگرانی های شما باشند. اگر بتوانید احساسات خود را با آنها در میان بگذارید بدون اینکه آنها را باخاطر ترسهایتان سرزنش کنید، کام مهمی برداشتهاید اگر نمی توانید سعی کنید به یک دوست یا یک روحانی یا یک معلم متوسل شوید. خواهید دید که این قبیل افراد از ترس شما دچار تعجب نمی شوند. آنها قدرها که فکر می کنید این قبیل افراد * لطفاً * ورق بزنید

ترسهای آینده ماشدیدا" تاثیر می گذارد. به عنوان مثال مرد جوانی بنام احمد با پدری بزرگ شد که هر فلاکتی را مانعی موقتی می دانست که می شد با پشتکار و شهامت بر آن فائق آمد. بدین ترتیب احمد پدر خود را الگو قرار داده و به پیشواز ماجراهای بسیاری رفت و در حل مشکلات به توانائی خود اعتماد کرد.

با اینحال پدر احمد اگر چه اکثر اوقات خود را صرف تلاش جهت حمایت و سرپرستی خود و خانواده اش کرد، اما ترس از اینکه تغییر شغل میباید تا مین بودن او و خانواده اش را به خطر بیندازد سبب شد که وی بدون هیچگونه تغییر و رضایت خاطری، در یک شغل باقی بماند. او می ترسید که مبادا "ماشینش خراب شود"، و همین سبب می شد که به سفرهای طولانی نرود.

شاید ویرانگرترین شکل ترس، درد مزمن و تضعیف کننده نگرانی باشد که در بسیاری از افراد جریان دارد. اضطراب مخصوصاً برای تحمل بسیار مشکل است زیرا معمولاً "کانون ویزه های ندارد. خوشبختانه حتی افرادی که در معرض ترس ها و اضطرابهای بی مورد قرار دارند می توانند گامهای موثری برای کاهش این موارد تا حد قابل تحمل بردارند. در زیر چند پیشنهاد برای غلبه بر ترس ارائه می شود.

۱ - به جسم خود توجه کنید

کسی که از ترس های مفرط رنج می برد باید حتماً "خود را مورد معاینات دقیق پزشکی قرار دهد. اگر بیمار، خسته یا دچار سوء تغذیه هستید، احساس ترس رهایتان نخواهد کرد مثلاً "زنی بود که در آغاز از ترس های مداوم

کم نیستند .

۵- دوره‌های کوتاه مدت ترس خود را بپذیرید

توجه مفرط به ترس تنها می تواند مشکل را وخیم تر کند. توجه ترس آمیز، یک همراه طبیعی است برای عمده ترین تغییرات زندگی مسا.

من اخیراً " بیماری را دیدم که در چهارسال گذشته سه بار نقل مکان کرده بود. بزودی پی - بردم که وی نسبت به اضطرابهای طبیعی ناشی از تغییرات ناگهانی واکنش نشار می داده است وی بتدریج که ترس های خود را به عنوان یک امر طبیعی پذیرفت کنترل خود را بدست آورد .

۶- یاد بگیرید که در زمان حال زندگی کنید

اگر بدترین ترس هایتان را صادقانه آزمایش کنید پی خواهید برد که همیشه به خود گفته اید " چها اتفاقی خواهد افتاد اگر " .

بسیاری از ترسهای شما زائیده تخیلاتی هستند که اصلا یا واقعی نیستند و یا پایه و اساس آنها چیزی است که من آنرا عارضه " فرض کن " می نامم ؛ "فرض کن من در امتحان رد بشوم " "فرض کن مریض بشوم " و "فرض کن" های دیگر .

آن موقعیت واکنش نشان خواهید داد . اگر به عنوان مثال ماشین شما خراب شود واکنش سالم و صحیح این است که بگوئید "خوب دنیا که خراب نشده فقط یک درد سر است نه چیزی دیگر" اما اگر بخودتان بگوئید " این اتفاقات همیشه برای برای من می افتد" یا " من یک بازنده مادر زادم " احتمالاً نسبت به خودتان احساس ترحم پیدا خواهید کرد و دچار اضطراب مزمن خواهید شد .

۶- کمال گرایی نباشید

اگر برآستی بخواهید یک کار را خوب انجام دهید در انجام دادن آن موفق خواهید شد ولی اگر بخواهید یک کار را کامل و خیلی مرتب

مردم ترس هایشان را اغلب با دیدن موقعیت هایه شکل یک فاجعه وخیم تر می کنند . آنچه که شما درباره یک موقعیت به خودتان می گوئید معمولاً " طریقی است که شما نسبت به

است که می‌توان آنرا یاد گرفت. به عنوان مثال وقتی نگران یا مشوش هستید روی یک صندلی راحت نشسته به آرامی نفس خود را تو بدهید سپس بتدریج آنرا خارج کنید با کنترل تنفس خود می‌توانید اغلب علائم ترس را در خود کاهش دهید.

اگر مفهومی برای زندگی‌تان احساس نکنید احساس بدگمانی به شما راه پیدا خواهد کرد و دچار وحشت خواهید شد. اعتقاد مذهبی سپری است که بیشتر اوقات می‌توانید با آن در برابر فشارهای روحی (استرس) از خودتان دفاع کنید.

برآورده کردن نیازهای دیگران نیز همین حالت را دارد. مرد مسنی را می‌شناسم که از سلامتی خود نگران بود او در باره طرح "والدین رضاعی" آموزش دید، همینکه مواظبت از نوه سر راهیش را شروع کرد دیگر وقتی نداشت تا حواس خود را متوجه ترسهایش کند. او در این کار خود مفهومی برای زندگی‌اش یافت. شاید این عاقلانه‌ترین راه است، اگر خود را وقف دیگران کنید ترسهایتان را غالباً "از دست خواهید داد".

انجام داده و از روی عادت، زیادی از خودتان انتظار داشته باشید در این صورت قبل از اینکه شروع کنید، شکست خواهید خورد.

خانمی از بیماران من دچار هیجان شدید و نگرانی ناشی از ترتیب دادن مهمانی شام برای همکاران اداری همسر خود شده بود. به حرفهای او که گوش می‌دادم پی بردم که ترس او ناشی از برگزار کردن یک مهمانی ساده نیست بلکه او می‌خواست که مهمانی‌اش از دیگر مهمانی‌هایی که قبلاً در طول سال در آنها شرکت کرده بسود خیلی بهتر باشد. او می‌خواست همه چیز کامل باشد. از اینرو خودش را طوری به زحمت انداخته بود که ایدا "مورد لزوم نبود".

یک فرد نمی‌تواند در عین حال هم استراحت کند و هم بترسد. اما اکثر افراد بیش از حد مضطرب شک دارند که بتوانند در همه حال استراحت کنند. وقتی تمریناتی برای استراحت به یک مرد مشوش و وحشت زده پیشنهاد کردم، او در پاسخ گفت "اگر می‌توانستم استراحت کنم که به یک روانپزشک مراجعه نمی‌کردم" بناچار گفته‌ام او را قبول کردم. اما استراحت فن یامهارتی

◆ بقیه از صفحه ۴۴

بنیانگذار تعلیم و تربیت معاصر دانست. ولی باید توجه داشت که امروزه کلیه نظریات روسو را مورد قبول نمی‌دانند و به ویژه از نظریه نوحه‌ی به شرایط جامعه و ناهنجاری‌های خیالی در تعلیم و تربیت مورد انتقاد قرار می‌دهند.

■ دکتر احمد بیانی

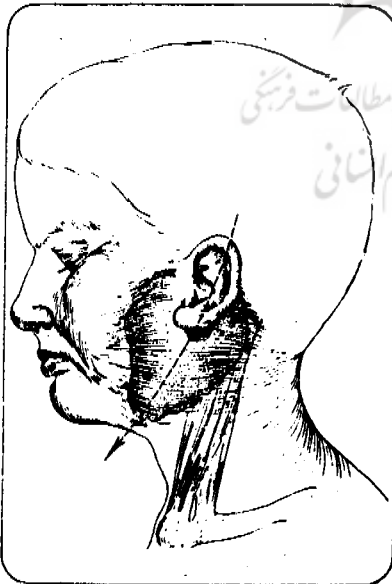
کودک و این که سرانجام باید کلیه تلاشهای تربیتی در خدمت راهنمایی افراد بشر باشد در حقیقت تعلیم و تربیت "انسان مداری" را مطرح نمود و کوششهایی را که بر مبنای "اصول برنامه" یعنی آموزش محتویات برنامه بدون توجه به سرنوشت یاد گیرنده انجام می‌پذیرد مطرود دانست و از این نظر می‌توان او را

بیماریهای رایج کودکان

گوشک (اوریون)

گوشک یک بیماری حاد و واگیردار است که معمولاً در کودکان ۵ تا ۱۵ ساله دیده می شود. این بیماری ناشی از ویروس خاصی است که از طریق بزاق دهان یک فرد مبتلا انتقال می یابد. نشانه های بیماری دو یا سه هفته پس از مواجهه با آن ظاهر می شود. یک بار ابتلا به این بیماری معمولاً (نه همیشه) نوعی مصونیت مادام العمر ایجاد می کند. متورم شدن صورت و گردن، از بارزترین

نشانه های گوشک است. این حالت در اثر آماس غده بناگوشی که یک غده ترشح بزاق در زیر گوش است ایجاد می شود و از نظر طبی سه آن آماس غده بناگوشی می گویند. بعضی مواقع غده زیر فک زیرینی نیز تحت تأثیر قرار می گیرد. ورم، معمولاً از یک طرف شروع می شود و ممکن است طی یک یا دو روز در طرف دیگر هم ظاهر گردد. بیمار احساس سردرد دارد و تب او ممکن است حتی به میزان نگران کننده ای بالا



غده بناگوشی متورم و بزرگ شده است (اوریون).



محل غده بناگوشی در حالت طبیعی دیده می شود.



تورم وآماس غده بناگوشی

ایجاد مصنوعیت، استفاده کرد. آزمایشهای مربوط به واکسن ویروس گوشک هنوز در مراحل مقدماتی است.

آماس کلیه

آماس کلیهها اصطلاحاً "بیماری برایت خوانده می شود. این بیماری درد و شکل حاد و مرممن وجود دارد و علائم هر یک می تواند به صورت خفیف و یا جدی ظاهر گردد. این علائم شامل سردرد، بی اشتها، حالت تهوع و دمای بالای بدن است. چشمها صورت نیر ممکن است پف کرده به نظر آید و قوزکهای پا و سایر قسمتهای بدن نیر همراه با مایع متمرکز شده (خیز) متورم شوند. ادرار بیمار، بسته به اینکه گلبولهای قرمز خون یا ذرات جامد کوچک در آن وجود داشته باشد، اغلب به صورت خیلی تیره و یا کدر به نظر می رسد. لطفاً ورق بزنید

برود. گاهی حالت استفراغ نیز در او دیده می شود. اما در موارد خفیف، کمتری می توان چنین نشانههایی را مشاهده کرد.

گوشک در مردان، گاهی علاوه بر غدد براقی بیضهها را نیز دربر می گیرد. این نوع عفونت "آماس بیضه" نامیده می شود و منجر به تورم و التهاب دردناک یک بیضه یا هر دو آنها می شود. البته این حالت فقط بعضی نواحی بیضهها را شامل می شود و لذا بعید است که مردان به دنبال ابتلا به آماس بیضه گوشکی، عقیم شوند. سایر غدد از جمله غدد اشکی، لوزالمعده (پانکراس) و غده تیروئید نیز ممکن است تحت تأثیر قرار گیرند. زنان باردار به ندرت به بیماری گوشک مبتلا می شوند. اگر چنین حالتی رخ دهد ممکن است بر پستانها و تخمدانها اثر بگذارد.

بیماری دیگری، نظیر آماس گرههای لنفاوی ممکن است بسیاری از نشانههای گوشک را دوچندان کند و از این بابت تماس با یک پزشک برای تشخیص درست، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اگر یک کودک مبتلا به گوشک تب دارد باید تازمانی که تب او فروکش کند در تختخواب بماند. او باید در این مدت به مقدار زیاد نوشیدنیها و مواد آبی مصرف کند و استفاده از آسپرین (البته با مشورت پزشک) نظر مقدار مصرف برای کودکان) نیز می تواند مفید واقع شود. اگر کودک تب نداشته باشد کافی است در تختخواب به استراحت پردازد تا اینکه حالت ورم به تدریج از بین برود.

مردان و نوجوانان (سنین ۱۳ تا ۱۹) باید ارتماس با کودکان مبتلا به گوشک پرهیز کنند تا از خطر ابتلا به آماس بیضه در امان باشند. ممکن است از سرم دوره نقاهت گوشک برای

هنگامی که مقاومت بدن به دلیل سرماخوردگی انفلوانزا و یا کاهش تندرستی کم می شود زمینه ایجاد و رشد ذات الریه را فراهم می سازند.

ذات الریه باکتریایی ممکن است در یک یا چند قطعه (لب) از ریه ظاهر شود که در این صورت آن را ذات الریه لبی می نامند. اگر بیماری هر دوریه را دربرگیرد، واژه متداول برای آن ذات الریه مضاعف است. لیکن در اصطلاح طبی به آن ذات الریه دوطرفه گفته می شود. ذات الریه باکتریایی تا قبل از آنکه سولفونامیدها و آنتی بیوتیکها مورد استفاده قرار گیرند، یک بیماری خطرناک و اغلب کشنده به حساب می آمد. امروزه اگر درمان، به موقع و زود آغاز شود، احتمال بهبود کامل درحد بسیار بالایی است.

در ذات الریه برنشی (نایزه‌ای) عفونت محدود به یک یا چند لب از ریه نمی شود، بلکه بیشتر به صورت تکه تکه و نامنظم در حبابچه‌های ششی اطراف لوله‌های نایزه‌ای رخ می دهد. این بیماری اغلب حالت پیچیده‌ای از ذات الریه است. ذات الریه برنشی همچنین ممکن است در اثر تجمع مایع در ریه‌ها، اشیای خارجی نظیر ذرات غذا یا مواد شیمیایی حساسیت زا، ایجاد شود.

در مورد بیماری‌هایی که باید تحت عمل جراحی قرار گیرند، گروه پزشکی مراقبت می کنند که ترشحات دهان و بینی را از طریق مکش خارج سازند، به نحوی که از ورود این ترشحات به ریه‌های بیمار، جلوگیری شود. پس از این عمل از بیمار خواسته می شود که سرفه کند و تمرینات مربوط به نفس کشیدن را انجام دهد. ذات الریه برنشی هیپوستاتیک ممکن است در افراد مسن و بستری پدید آید، اما تغییر مکرر وضعیت بدن

اگر هریک از این نشانه‌ها در بیمار دیده شود باید به پزشک مراجعه کرد. چنانچه نتایج آزمایشها حاکی از وجود بیماری آماس کلیه باشد استراحت در تخت خواب و ادامه مشاهدات و آزمایشها ضروری خواهد بود. اکثر کودکانی که به آماس کلیه حاد دچار هستند، طی چند هفته، کاملاً بهبود می یابند، گرچه در برخی موارد ممکن است دوران بهبود چند سال طول بکشد. در تعداد کمی از کودکان و تعداد بیشتری از بزرگسالان، آماس کلیه به صورت مزمن در می آید و صدمات وارده بر کلیه‌ها مرتباً شدیدتر و عمیق تر می شود تا اینکه نهایتاً منجر به از کار افتادن کلیه می گردد.

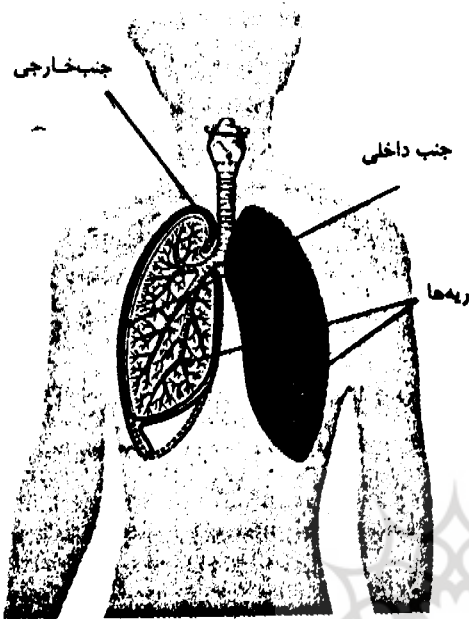
ممکن است آماس کلیه، به دنبال یک عفونت ناشی از باکتری استرپتوکوکی که در هر جایی از بدن رخ داده باشد، ایجاد شود. مملک و بعضی انواع گلو درد، آماس لوزه و سینوزیت از مؤثرترین زمینه‌های عفونی است که می تواند منجر به آماس کلیه شود. چنانچه هر عفونتی از نوع استرپتوکوک، بی درنگ بسا استفاده از داروهای سولفونامید یا پنی سیلین (تحت نظر پزشک) درمان شود، بسیاری از زمینه‌های ابتلا به بیماری آماس کلیه از میان برداشته خواهد شد.

ذات الریه

در بیماری ذات الریه، که آماس حادشهاست حبابچه‌های ششی (کیسه های هوایی کوچک) آنچنان پر از مایع می شوند که بر نحوه تنفس انسان اثر می گذارند.

یکی از انواع این بیماری، یعنی ذات الریه باکتریایی، غالباً "بمواسطه" ذرات میکروب ذات الریه ایجاد می شود. این ذرات معمولاً در گلو و دهان افراد سالم وجود دارند و به

جنب (برده شش)



تشخیص مؤثر و مفید باشد.

درمان: این بیماری را می‌توان در بسیاری موارد در خانه درمان کرد. در موارد جسدی و سخت، لازم است بیمار در بیمارستانی که مجهز به تسهیلات ضروری برای رادیولوژی، انجام دادن آزمایشهای لازم در آزمایشگاه واکسیژن درمانی است، بستری گردد. همچنین ممکن است بیمار احتیاج به پرستاری و مراقبت ویژه داشته باشد.



چنین افرادی می‌تواند از تجمع مایعات در ریه‌های آنان جلوگیری کند. قطره‌های روغنی بینی و بعضی مواد شیمیایی خانگی که تصادفاً استنشاق شده باشد نیز منجر به این نوع بیماری می‌شود.

نوع دیگر، که در قیاس بانوع باکتریایی رواج بیشتری در افراد بالغ جوان دارد ذات الریه غیر عادی ابتدایی است که به آن ذات الریه ویروسی نیز می‌گویند. این بیماری معمولاً ناشی از ویروسهای خاصی است، گرچه موجودات زنده ذره بینی دیگری نیز ممکن است عامل بروز آن باشند. دوره این بیماری معمولاً در حدود ۱۰ روز است، لیکن ممکن است بیمار، پس از طی این دوره، برای مدتی طولانی احساس ضعف و خستگی کند. درمان با داروهای آنتی‌بیوتیک در برخی موارد مؤثر واقع می‌شود.

علائم: بیماری ذات الریه اغلب بدون هشدار قبلی ظاهر می‌شود و ممکن است حالت پیچیده‌ای از سرماخوردگی یا آنفلوآنزا باشد. سرفه‌های خشک و خشن، دردهای شدید در ناحیه سینه، تب، و اغلب لرز در بیمار دیده می‌شود. او به سختی تنفس می‌کند و خلطهایی به رنگ زنگار و دارای خون یا چرک از سینه او خارج می‌شود. هنگامی که پزشک ضربه‌هایی آهسته به سینه فرد مبتلا به ذات الریه لبی می‌زند، صداهای آهسته و خفه، به جای صداهای پوک مربوط به ریه‌های سالم، می‌شنود. در ذات الریه برنشی ممکن است علائم، کمتر به صورت جدی ظهور پیدا کنند. به ویژه هنگامی که این علائم به دنبال یا همراه با بیماری جدی دیگری ظاهر شوند. آزمایش پرنوی ایکس (رادیوگرافی) از ریه‌ها، می‌تواند در امر

برخورد بزرگ با کوچک نمی توان با آنها داشت چون آنها خود را کوچکتر از دیگران نمی دانند... همه اینها ایجاب می کنند که محیط و شرایط مخصوص خود آنها را پدید آورند. آنچه برای آنها مهم است سلامت فکر شادابی روان و ضوابط معقول است که والدین باید آنها را تضمین کنند.

● بقیه از صفحه ۱۵

نباشد، والدین و مربیان نتوانند شرایط مساعدی برای شان پدید آورند خطر صدمه و سقوط حتمی است. فسادها، انحراف ها، انسزواها و دورماندن ها از جامعه و رشد، اغلب بخاطر شرایط محیطی است.

مشکلات آنان

آنها دچار مسائل و مشکلات متعددی هستند و بهر میزان که بر سن آنها اضافه می شود بر مشکلات شان نیز افزوده خواهد شد، مگر اینکه شرایط زندگی مناسب حال و وضع شان شود. اهم مشکلات و مسائل شان بشرح زیر است:

— مشکل پذیرش دیگران از آن بابت که آنها افراد پائین تر از خود را قبول ندارند.

— مشکل بی اعتنائی به درس و کلاس به علت غرور و سبک شمردن برنامه

— مشکل خود برتر بینی که زمینه ساز صدمه های جسمی، روانی و اخلاقی است.

— مشکل رشد یک جانبه شخصیت بدینگونه که مثلا " درس شان خوبست ولی رشد اجتماعی - شان اندک است .

— مشکل روانی بخاطر احساس تقصیر در خودگاهی بدان خاطر که امیال او مورد توجه نیست .

— مشکل بدبینی به دیگران به علت احساس ضعف در فهم آنها .

— وبالاخره مشکل عدم تطابق با جامعه و شرایط زندگی .

همانگونه که ذکر شد آنها را در شرایط عادی همگان نمی توان نگهداشت زیرا که در آن نمی گنجند. با سخنان سرگرم کننده نمی توان آنها را سرگرم کرد زیرا تسلیم نمی شوند.

آینده آنها

اینان می توانند سرمایه های جامعه باشند و برای کشور ابداعاتی کنند و راه حل های مورد نیاز را بدست آورند. در هر جامعه مشکلاتی وجود دارد که حل آنها نیاز به کمک و کوشش عده ای از صاحب نظران داخلی یا خارجی دارد، اگر در جامعه ای نابغه ای و تیزهوشی باشد می تواند راه حل نشان دهد و طریقه نجات عرضه نماید.

اینان می توانند رهبر اجتماعی خوبی باشند و در پست مدیریت جامعه بوجه مناسبی انجام وظیفه کنند بدان شرط که تحت ضابطه و چارچوبی قرار گیرند. واقعیت این است که آنها افرادی فرارنشد، بجائی وصل و بنسد نیستند، نمی توانند درجائی قرار گیرند و این خود موجب صدمه ای برای آنها و جامعه است. آرزو این است که در دهه های آینده عده آنها بیشتر شود و حتی بتوانند موجباتی پدید آورند که از این پس مادران نابغه و تیز هوش دنیا آورند. ولی اینکه در این زمینه تاچه حد موفق گردند با خداست.

دکتر علی قائمی